

اما الملك الظاهر بیبرس بندقداری پس از مراجعت از دیار روم در ۴۷۷ محرم سال ۶۷۶ پس از بیست و هفت سال سلطنت و جهاد در دمشق فوت کرد و مغول از شرّ حریفی قوی پنجه مثل او آسوده خاطر گردیدند. امرای بیبرس ابتدا مرک او را از عامه مخفی کردند و بستر او را بتظاهر اینسکه سلطان زنده است بمصر آوردند و پسرش آلک السعیدترکه را بجای او نشانند ولی او در مقابل امرای مقتدر بیبرس تاب مقاومت نیاورده بشام آمد و در آنجا از اسب بزیر افتاده مرد برادر هفت ساله اش آلت دست امرای گردید مخصوصاً یکی از ایشان که از مشهور ترین سرداران رشید بیبرس بود یعنی امیر سیف الدین قلاوون آلفی بعد از هفت ماه پسر خرد سال بیبرس را از سلطنت انداخت و خود در تاریخ ۲۲ رجب سال ۶۷۸ با اختیار لقب آلک التنصور پادشاه مصر شد و در این کار قبلاً از یک نفر از فرزندان المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی که در مصر بخلافت شناخته شده بود استشاره و رضای خاطر او را نیز جلب کرد و این شخص که ابوالعباس احمد نام داشت و نواده ابوبکر پسر ارشد مستعصم بود در سال ۶۵۹ بمصر آمده بود. بیبرس در سال ۶۶۰ بعد از آنکه صحت نسبت او را بتصدیق رسانید او را با لقب آلحا کیم بالله بمقام خلافت برگزید و مقرر کرد که از آن تاریخ بنام او خطبه بخوانند و این خلیفه تا سال ۷۰۱ حیات داشت و پس از او خلافت نصیب پسرش گردید.

سلطنت قلاوون با مخالفت شمس الدین سنقر الاشقر و قیام او در دمشق بر سلطان جدید شروع شد چه سنقر خود دعوی سلطنت داشت و در همان سال جلوس قلاوون در دمشق عده ای را گرد خود جمع آورده لقب الملك الكامل اختیار نمود. قلاوون در سال ۶۷۹ سنقر را شکست داد و سنقر بیادیه گریخت ولی حکمی بعد مراسلاتی باباقا نوشت و او را بآمدن شام تحریک کرد ضمناً در شمال شام بر بلاد لاذقیه و انطاکیه و صهیون دست نیافت و قلاوون در سال ۶۸۰ او را بسطنت آن نواحی شناخت.

واقعه حمص در ۶۸۰ - اباقا و برادر او منگو تیمور بدعوت سنقر با ۸۰۰۰۰ سپاهی عازم شام و آسیای صغیر شدند، منگو تیمور بطرف عین قاب و حماة و سرحد روم رفت و اباقا بسمت سرحد شام. قلاوون که در این تاریخ در حمص بود جمیع

امرای شام را بكمك خود طلبید. از آنجمله سنقر نیز بیاری او آمد و مسلمین از هر جهت برای جلوگیری از مغول حاضر شدند.

خنک در تاریخ پنج شنبه ۱۴ رجب ۶۸۰ در نزدیکی شهر حمص اتفاق افتاد جناح یسار قشون اسلامی منهزم شد و تا نزدیکی حمص از طرف مغول تعقیب گردید و جماعتی از ایشان بدمشق گریختند ولی جناح بزمین و قلب مقاومت کرده منگوتیمور را شکست سخت دادند و مغول گریختند و خبر هزیمت خود را پیش اباقا که بمحاصره قلعه رحبه مشغول بود بردند و او نیز در فرار با سپاهیان خود شریک شد و وقعه حمص رابع فتوحات ابلستین و بیره و عین جالوت گردید.

خاندان جوینی و مجد الملک یزدی - ترقی فوق العاده صاحب دیوان شمس -

الدین محمد جوینی و پسرانش در دولت اباقا خان و برادرش علاء الدین عطا ملک در حکومت بغداد و عراق و شهرت و ثروت ایشان باعث تحریک حس غضب و حسد جماعتی از اعیان و متنفذین و عمال اباقا شد که بعلمت نفوذ خاندان جوینی نمیتوانستند چنانکه باید مطلق العنان باشند و در حل و عقد امور ملکی که اختیار تمام آنها در کف کفایت صاحب دیوان و کسان او قرار داشت مستقل یا لا اقل شریک ایشان قرار بگیرند شرح زمینه سازی قراپونغا و نایب او اسحق ارمنی را برای زمین زدن عطا ملک جوینی سابقاً ذکر کردیم ، اینک ببیان داستان سعایت مجد الملک یزدی و سعی او در بر انداختن این خاندان که از وقایع داخلی مهم سلطنت اباقا خان است میپردازیم :

مجد الملک در ابتدا وزارت اتابکان یزدرا داشت و از آن شغل بخدمت بهاء الدین محمد پسر صاحب دیوان حکمران اصفهان رسید و بتدریج در دستگاه صاحب دیوان داخل شد و خواجه شمس الدین او را تربیت کرد و بشغلهای مهم گماشت ولی مجد الملک بجای آنکه بیاس نعمت ابن خاندان از راه خدمتگزاری و اخلاص منحرف نشود باطناً در پی شکست کار ایشان سعی میکرد و سودای بر انداختن خاندان جوینی و گرفتن مقام صاحب دیوان را در دل می پخت و در پی بهانه بود تا آنکه روزی در ضمن مصاحبه با مجد الدین بن الاثیر برادر عز الدین بن الاثیر مورخ معروف که نایب عطا ملک جوینی بود از او شنید که از شوکت و سطوت و کثرت قشون پادشاه مصر سخن میگوید ، این نکته را بهانه ساخته پیش یکی از سران مغول رفت و گفت که نایب عطا ملک بامصریان

مربوط است و عطا ملک و برادرش در آن انتظارند که لشکریان مصر بعراق بیایند و ایشان بغداد را تسلیم مصریان نمایند. این سخن بابا قاسم رسید و ایلخان امر داد تا مجدالدین بن الاثیر را بیشتر از پانصد تازیانه زدند و از آن بیچاره اقراری که مؤید این دعوی دروغ باشد بر نیامد و اباقا او را بصاحبدیوان وا گذاشت.

خواجه شمس الدین برای دفع شر مجد الملک در صدد استمالت او بر آمد و او را بحکومت سیواس نامزد کرد و مقداری نیز بر مقرری او افزود و مال و منال فراوان داد ولی مجد الملک دست از سودای دیرینه برنداشت و همواره در صدد بود که فرصتی دیگر بچنگ آرد و با ضربتی قطعی اساس خاندان جلیل جوینی را از هم بپاشد. در اواخر سال ۶۸۲ در موقعیکه اباقا از تبریز بقصد خراسان حرکت کرده و بقزوین رسیده بود مجد الملک بتوسط یکی از مقربان امیر ارغون پسر اباقا خان بخدمت او راه یافت و بآن شاهزاده گفت که بیش از یکسال است که میخواهد سخنی که عین مصلحت ملک و دولت است بعرض برساند ولی چون مطلب مهم و صاحبدیوان مانع رسیدن آن بگوش ایلخان بوده تا کنون نتوانسته است آنرا عرضه دارد و آن اینکه صاحبدیوان با سلاطین مصر و شام در باطن دست یکی کرده و معین الدین یروانه باغواهی او با بیپرس ساخته و امرای مغول را بقتل رسانده و با اینکه حاصل املاک او که از دولت ایلخان یافته برابر حاصل املاک دیوانی است باز راه کفران میرود و برادرش عطا ملک در بغداد پادشاه و ارعی نشینند و تاج هر صاع بر سر میگذارد و ثروت و مکنث ایشان از حد شمار بیرون رفته و صاحبدیوان چون میدانند من بر این اسرار واقفم فرمان حکومت سیواس و مقداری مال و منال بمن داده تا چیزی از این جمله بر زبان نیارم و او با سودگی راه خلاف و کفران برود. ارغون این تقریرات مجد الملک را پدید خود گفت و اباقا او را بخاءوشی توصیه نمود و وعده داد که در موقع فارغ بتحقیق و تدبیر آن قیام نماید.

در بهار سال ۶۷۸ که اباقا خان در محل سلطانی بود مجد الملک بدستیاری امیر تغار و نایب او صدرالدین زنجانی بخدمت اباقا راه یافت و آنچه را که بشاهزاده ارغون گفته بود با آب و تاب تمام بعرض اباقا رسانید. اباقا از شنیدن آن مطالب بخشم آمده امر داد که مأمورین و ایلچیان بولایات روند و نمایندگان صاحبدیوان را با دفاتر ایشان

حاضر گشتند تا بحساب آن جماعت رسیدگی شود و صحت بیانات مجدد الملک باثبات رسد. صاحب‌دیوان باولجای خاتون زوجه هولاکو خان و مادر منگو تیمور که پس از آن خان برسم مغول باباقا رسیدند بواسطه او و اولجای خاتون پیش اباقا وساطت کرد و اباقا امر داد که نواب و فرستادگان صاحب‌دیوان را بمقر "مأموریت" خود بر گردانند و کسی متعرض ایشان نشود و صاحب‌دیوان را نیز مورد عنایت و مرحمت قرار داد.

چون مجدد الملک دید این بار نیز تیر او بسنگ خورد از ترس انتقام صاحب‌دیوان شرحی بخدمت اباقا عرضه داشت و از ایلخان استدعای حمایت و طلب توجه خاص کرد. اباقا او را تحت حمایت تعاجار قرار داد و امر کرد که بیوسته ملازم اردوی ایلخانی باشد. مجدد الملک باز دست از فتنه سازی نسبت بخاندان جوینی برنداشت و این دفعه با صدر الدین زنجانی دست یکی کرد و بتدریج اعتبار او در دشت‌ها اباقا بانجا رسید که ایلخان در سال ۶۷۱ بموجب فرمائی مخصوص او را شغل اشراف داد و مجدد الملک بعنوان مشرف در کار اداره کل "ممالک اباقا شریک صاحب‌دیوان" بماند و قید و معارض او در شغل صاحب‌دیوانی کردند و چون حرد ۱۰ ساله دیوانی از سر فرود بجای ذبل را پیش صاحب‌دیوان فرستاد:

در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن یا غرقه شدن یا همی آوردن
 قصدت خعلراست و من بنخواهم کردن با روی دلم سرخ بدان یا کردن
 خواجه شمس الدین در جواب او نوشت:

یرغو بر شاه چون نشاید بردن بس غمته روی دار باید خوردن
 این کار که یای در میانش داری هم روی بدان سرخ انبی هم کردن

بعد از مدتی چون مجدد الملک دید که صاحب‌دیوان نمیتواند بر آید در صدق آزار برادرش عطا ملک بر آمد و چون در سال ۶۸۰ عطا ملک از بغداد بشیریز آمد مجدد الملک غالب عمال و اعیان را بتطمع بر ضد عطا ملک برانگیخت. حتی نواب و زیر دستان او را هم بزور زر بر آن داشت که در روی او سخنان درشت بگویند و او را ببرداشت و اختلاس منسوب سازند و از او مال فراوان از بابت مالیات و بقایا مطالبه کنند. عطا ملک بصوابدید برادر پرداخت جمیع آن اموال اذعائی را قبول کرد و مقداری از آنها را پرداخت و بقیه را چون اباقا دانست که بی وجه از عطا ملک مطالبه شده باو

بخشید و او را نوازش کرد و بيشغل خود باقی گذاشت .

در موقع لشکر کشی اباقا بشام یعنی در اواسط سال ۶۸۰ مجد الملک باز حکایت بقایای مالیاتی را پیش اباقا که در این تاریخ در بغداد بود تجدید کرد و گفت که عطا ملک آن اموال را مخفی و مدفون کرده . عمال مغول با امر اباقا و تحریک مجد الملک جمیع دارائی عطا ملک را ضبط نمودند حتی اموال کسانی و فرزندان او را بکلی بتصرف خود گرفتند و چون خواجه شمس الدین وضع را سخت دید خود ببغداد آمد تا شاید مالی ترتیب دهد و باندازه ای که معاندین بر آورد کرده اند تهیه و بخدمت اباقا ارسال نماید و برادر را از شر دشمنان مستخلص سازد . صاحب دیوان از فروش ظروف و اثاثه و اموال خود و قرض از این و آن مالی ترتیب داد و پیش اباقا فرستاد ولی چون این جمله دویک آنچیزی که قلمداد کرده بودند نمیشد دشمنان خواجه را مشمّم کردند که راه نفاق و تقاب میرود و نمیخواهد که اموال مکتوبه را بعرض برساند بهمین جهت جماعتی مأمور شدند که بمعیت تغاچار و مجد الملک ببغداد بیایند و گنجهای پنهان و خزاین و دفین خاندان جوینی را مکشوف و استخراج کنند و این جمعیت مدتها در بغداد بازار و شکنجه بستگان خاندان جوینی و حبس و بند ایشان و تفتیش و کاوش منازل و موقوفات و مدارس و کاروانسراها که بدست عطا ملک آباد شده بود پرداختند و آنچه از این عمل حاصل ایشان شد بخدمت اباقا بردند و در این حرکت بعطا ملک و خواجه شمس الدین زحمت و توهین بسیار وارد آمد عاقبت شهزادگان و خواتین مغول که از خواجه مرحمتهای بسیار دیده بودند پیش اباقا وساطت کردند و اباقا در رمضان سال ۶۸۰ عطا ملک را از حبس نجات بخشید و مورد نوازش و مرحمت قرار داد و در این مورد نیز سعایت مجد الملک چنانکه آن مرد زشت خوی میخواست بنسبجه قاطع نرسید .

کسانی که در شکست کار خاندان جوینی سعی میکردند هر بار که تیرشان بسنگ میخورد از بیم انتقام خواجه شمس الدین و برادرش بیش از پیش بر جان خود هراسناک شده بجای آنکه از در عذر خواهی نسبت بایشان در آیند تدبیری دیگر می اندیشیدند تا ب بر انداختن آن خاندان هم بمقاصد سوء خود برسند و هم جان خود را در امان نگاه دارند . بهمین نظر پس از آنکه در اقامه دعاوی کذب بر عطا ملک بنا بود کردن

او و برادرش موفق نیامدند طرّحی دیگر ریختند و چون رقابت بین سلاطین مسلم شام و مصر و ایلخان مغول بشرحیکه دیدیم در این ایام کمال شدت داشت خاندان جوینی را متهم کردند که با مسلمین شام و مصر روابط دوستانه دارند و در بر انداختن دوات اباقا با ایشان مکاتبه میکنند و برای آنکه کاملاً بمقصود خود برسند اولاً جماعتی از عیسویان بغداد و مردم هنگامه جو را بطمع مال فریفتند که بر اثبات دعاوی ایشان شهادت دهند و ثانیاً ترتیبی کنند که عطا ملک در بغداد نباشد تا در غیاب او تمهید توطئه فوق بخوبی مبسر شود بهمین نظر جماعتی از آن طایفه بعقب اباقا خان که از بغداد عازم ایران شده بود رفتند و در خاتمین مطالب خود را بعرض رساندند. ایلخان یکی از مقرّبان خویش را برای تحقیق امر ببغداد فرستاد و عطا ملک را بار دو خواست. دشمنان عطا ملک قریب يك ماه ایلچی اباقا را در بغداد نگاه داشتند و او را بانواع وعده ها فریفتند و در این مدت شهودی را که قبلاً با خود همدست کرده بودند پیش او آوردند و از آن جمله بودند دو سه تن اعرابی که چندی قبل از طرف عطا ملک بتحقیق احوال امرای شام رفته و جهت او اطلاعاتی از آن حدود آورده بودند.

پیش آمد این وقایع مقارن بود با همان ایامی که بیبرس مرده و سیف الدین قلاوون الفی چنانکه در پیش گذشت سنقر الاشقر را مغلوب و بطرف بادیه رانده بود. عطا ملک دو سه تن اعرابی مذکور را پیش سنقر و یکی دیگر از امرای عرب شام فرستاده و ایشان را بایلی و متابعت از مغول خوانده بود و چون سنقر و امیر مزبور از قلاوون شکست یافته بودند این دعوت را پذیرفتند و عطا ملک بواسطه این خدمت در پیش چشم اباقا سخت عزیز و مکرم شده بود. بدویان برخلاف مقصود دشمنان عطا ملک شهادت دادند و نتیجه بر عکس شد.

بعد از آنکه عطا ملک در ذی الحجّه ۶۸۰ بمعیت ایلچی با قید بنزدیکی همدان آمد خبر مرگ اباقا که در ۲۰ آن ماه فوت کرده بود رسید و چون برادر او یعنی تگودار بجای اباقا بتخت ایلخانی منصوب گردید امر داد که عطا ملک را از بند رها سازند و باردوی او روانه دارند عطا ملک از همدان بارسنستان آمد و بهمراهی تگودار بالانواع رفت و در جشن وقوربلتای جلوس او شرکت نمود.

تگودار بعد از جلوس بجای برادر (در ۲۶ محرّم ۶۸۱) حکومت خراسان و

مازندران و عراق و اران و آذربایجان را مستقلاً و بلاد روم را بمشارکت با سلاطین سلجوقی بخواجه شمس الدین و دیار بکر و موصل و اربل را بخواجه هارون پسر او و حکومت بغداد و عراق را کما فی السابق بمعطا ملک و گذاشت و ایشان را انواع خلعتها داد و کار خاندان جوینی بار دیگر رونق گرفت .

سلطنت سلطان احمد تگودار

(۶۸۱ - ۶۸۳)

اباقا خان میل داشت که پس از او پسرش ارغون بایلخانی برسد ولی چون این ترتیب با یاسانامه چنگیزی که سلطنت را حق ارشد شاهزادگان زنده میدانست مخالفت داشت پس از فوت او امرا و شاهزادگان مغول برادر او تگودار را بسلطنت برگزیدند و در قوریلتای آلتاغ او را در ۲۶ محرم سال ۶۸۱ رسماً باین مقام برگزیدند .

تگودار پسر هفتم هولاکو است و او در ایام لشکر کشی پدر بایران در چین بود و او را قوییلای قاآن در عهد اباقا بایران فرستاد . تگودار در جوانی برسم آئین مسیح تعمید یافته بود ولی پس از حشر با مسلمین بتدریج بشریعت اسلام مایل شد و با امرا و رجال مسلمان علاقه پیدا کرد و از طرف ایشان باحمد موسوم گردید .

در اواخر عهد اباقا امرا و خواتین مغول سه دسته شده بودند جمعی میخواستند شاهزاده ارغون بمقام اباقا منصوب گردد ، گروهی طرفدار تگودار بودند و اولجای خاتون سعی داشت که پسرش منگو تیمور حائز این مقام شود ولی چون منگو تیمور بیست و پنج روز زود تر از اباقا مرد اولجای خاتون هم طرف ارغون را گرفت و رقابت بین طرفداران تگودار و ارغون روز بروز رو بقوت گذاشت و پس از آنکه تگودار بنام سلطان احمد خان جا نشین اباقا شد رقابت فوق بدشمنی علنی مبدل گردید و از امرا و سرداران مغول جمعی بهواخواهی تگودار و عده ای نیز بطرفداری ارغون قیام کردند .

تگودار پس از جلوس دست بپند و بیخشن گذاشت و بسیاری از اموال خزاین پدر را بپرادران و امرا و سران سپاهی بخشید و صاحبدیوان را که در چنگ ارغون

بود بخدمت خواست و احترام و نوازش کرد سپس شاهزاده ارغون را که در انعقاد قوریلتای انتظار رسیدن او را تکشیده بودند و او بهمین جهت از تگودار نا راضی بود مورد ملاحظت قرار داد ولی ارغون داکرم نشد و درهمین هنگام با فوئرتای برادر تگودار ساخت و بخیال مخالفت با تگودار مصمم قیام بر او شد.

تگودار اول کاری که کرد اعلام مسلمانی خود بود و مراسله ای در این باب بعلماء و بزرگان بغداد نوشت و خود را حامی دین اسلام و پیرو شریعت رسول اکرم معرفی نمود و این اعلام او دربین مسلمین تأثیر بسیار خوش کرد و جماعتی از مغول نیز بتبعیت او اسلام آوردند.

قتل مجد الملک در ۸ ج ۱ سال ۶۸۱ - بعد از آنکه بفرمان سلطان احمد

عطا ملک و مجد الملک از همدان بآلاتاغ آمدند مجد الملک باز سعی کرد که بوسیله یکی از امرای مغول دسایس سابق را تجدید کند و شغل اشراف مملکت را بخود مخصوص نماید و برای اجرای این نقشه بشاهزاده ارغون تکید کرد و باو پیغام داد که صاحب دیوان پدرت اباقارا زهر داده و چون من بر این سر واقفم قصد من دارد و اگر بعاقبتی سوء دوچار شوم شاهزاده از حقیقت امر مطلع باشد. خواجه شمس الدین بزوجه سلطان احمد متوسل شد و جمعی را بر مجد الملک بر انگیخت و ایشان براست و دروغ در حق او یدش تگودار سخنها گفتند از جمله برادر زاده او باباقا گفت که مجد الملک با ارغون دست یکی کرده و فرستاده ای پدش او روانه داشته و نسبت باو اظهار اخلاص و بندگی نموده است. تگودار سونجاق نوبان فرمانده کل سپاهیان خود و یکی دیگر از امرای مغول را مأمور محاکمه مجد الملک کرد و ایشان از او اموالی را که از خاندان جوینی گرفته و بخرانه دولتی رسانده بود مطالبه کردند و در نتیجه جمیع اموال او را گرفتند و بفرمان تگودار بعطا ملک دادند و عطا ملک از ایلخان استدعا کرد که آنها را اگر چه قابل نیست بر بند کمان توزیع کنند و ایلخان نیز چنین کرد.

در ضمن تفتیش اموال مجد الملک بر روی بعضی کاغذ پاره ها و پوست شیر و غیره تعویذ هائی مکتوب با زعفران و درگب سرخ بدست آمد بلغت عبری که موهوم سحر و جادو بود و چون مغول بشرحیکه سابقا دیدیم از این عمل سخت ترسناک بودند

و عامل آنرا دشمن میداشتند امر شد که آن نوشته ها را در آب بشویند و عصاره آنرا بمجدالملک بدهند تا اثر آن سحر و جادو از دیگران زائل و شامل حال عامل آن گردد. مجدالملک از آتمامیدن آن امتناع کرد و این ابناء او ایمان مغول را بسحر و جادو بودن آن تعاویذ و نقشها قوی کرد و تگودار امر داد که او را بمجازات برسانند. مغول چون خبر تسلیم مجدالملک را شنیدند از هر طرف بکینه کشی او برخاستند و عطا ملک مصمم شد که عفو او را از ابقا بخواهد ولی جمعی از عمال دیوانی و امرای مغول او را در این خیال توییح کردند و یرغوجیان در خیمه عطا ملک بکشیدن حساب او یرداختند و این کار از ظهر روز ۷ جمادی الاولی تا نماز صبح روز بعد طول کشید و چون مجدالملک نتوانست بسؤالات یرغوجیان جواب درست دهد ایشان با انتقام جفا هائی که بر عطا ملک و برادر او رانده بودند با او بسختی معامله کردند و در صبح روز هشتم جمادی الاولی دشمنان او که از شب تا صبح بر در خیمه عطا ملک منتظر فرصت بودند او را قطعه قطعه نمودند و اجزاء جسد او را بریان کرده خوردند سپس اعضای او را هر یک بنحیه ای فرستادند از آن جمله سر او را ببغداد بردید و شخصی آنرا بصد دینار خرید و بتبریز فرستاد، پای او را بشیراز و دستش را بعراق و شاعری در این باب گفت :

میخواست که او دست رساند بعراق دستش نرسید لیک دستش برسد

و شاعری دیگر در همین خصص گفته :

روزی دوسه سر دفتر تزییر شدی چوینده مال و ملک و توفیر شدی

اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی القصه بیك هفته جهنگیر شدی

بعد از قتل مجدالملک بهران و همدستان او را در اطراف مخصوصاً در بغداد دستگیر کردند و همه را یا بزخم کاری کشتند و یا سنگسار کردند و اجساد ایشان را با تش سوختند و فتنه آن مرد جوان طلب خبیث خوابید و عطا ملک مورد نوازش ایلخان قرار گرفته بهمان وضع سابق بحکومت بغداد نامزد شد و با اینکه خود خین کناره گیری و اتزوا داشت باصرار سلطان احمد و استظهار او بر سر این شغل ماند و باز دیگر او در حکومت بغداد و عراق عرب و برادرش صاحب دیوان در اداره امور مملکت مستقل و محترم گردیدند.

سلطان احمد شیخ کمال الدین عبدالرحمن رافعی را نیز بسمت تولیت و شیخ الاسلامی کل ممالک ایران و عراق نامزد نمود و تمام اوقاف ممالک خود را تحت امر او قرارداد تا آنها را بمصرف خود برساند و رافعی در مدت سلطنت کوتاه سلطان احمد در این سمت صاحب اختیار مطلق بود چنانکه مستمریات عیسویان و یهود را از دفاتر ایلیخانی حذف نمود و معابد بودائی و کلیساها را بمساجد تبدیل ساخت و در مقابل وظیفه ای جهت حجج بیت الله مقرر کرد و بسیاری از عیسویان را بقبول اسلام مجبور نمود و احياناً جماعتی از ایشانرا که از قبول اسلام ابا میکردند میکشت و کاپسای تبریز را خراب کرد.

اما عطا ملک بعد از قتل مجدد الملك چندان زمانی نماند چه ششماه بعد از آن یعنی در چهارم ذی الحجه سال ۶۸۱ مرد و کیفیت مرگ او چنین بود که شاهزاده ارغون بمناسبت رقابتی که با تگودار داشت عطا ملک ویرادرش صاحب دیوان را که از مختصین سلطان احمد بودند دشمن میشمرد. در سال ۶۸۱ موقعی که ارغون از خراسان ببغداد آمد در عمال عطا ملک پیچید و از ایشان بقایای مالیاتی عهد پدر خود اباقا را مطالبه نمود و چون بواسطه حمایت سلطان احمد از خواجه شمس الدین نتوانست در او پیچید آسان عطا ملک را گرفت و مورد شکنجه و عذاب قرار داد و جسد نایب عطا ملک را که تازه وفات یافته بود از قبر بیرون آورد و در راه انداخت و چون این خبر بعطا ملک که در حدود اران بود رسید در تاریخ چهارم ذی الحجه سال ۶۸۱ از غصه و رنج هلاک گردید و نعش او را بتبریز آورده بخاک سپردند و سلطان احمد مقام او را بیرادرزاده اش خواجه هارون وا گذاشت.

قیام ارغون بر سلطان احمد - اسلام سلطان احمد و سعی او در مسلمان

کردن مغول و تبدیل بتبخانه ها و کلیساها بمساجد و احترام قضاة و علمای مسلم بسیاری از امرا و شاهزادگان مغول را از او متنفر ساخت و ایشان شکایت این پیش آمد را حتی پیش قوبیلای قآن که خاقان بزرگ مغول محسوب میشد و از عهد هولاکو بیعد ایلیخانان ایران همه او را بر خود رئیس و بزرگ میشناختند بردند و کسیکه پیش از همه خود را از این بابت ناراضی و متغیر نشان میداد شاهزاده ارغون پسر اباقا بود که داعیه ایلیخانی داشت و از ابتدا خود را بجانشینی پدر از تگودار لایقتر و

مستحق تر می‌شورد.

سلطان احمد در همان اوایل سلطنت که اسلام خود را باطراف اعلام نمود چند نفر نماینده از آنجمله شیخ کمال الدین عبدالرحمن رافعی شیخ الاسلام و قطب الدین شیرازی قاضی شهر سیواس و ابانامه ای بتاریخ او اواخر جمادی الاولی سال ۶۸۱ پیش سیف الدین قلاوون پادشاه مصر فرستاد و در آن اسلام خود و اقداماتی را که در احیای شریعت محمدی از قبیل اصلاح امور اوقاف و رساندن عوائد آن بمستحقین و ترتیب کار حججاج کرده باطلاع او رساند و تصمیم خود را بر خلاف رأی قوریلتائی که تقاضای لشکر کشی بمصر را کرده بودند در ترك خصومت‌های دیرینه و سعی در آبادی بلاد اظهار داشت و توقع کرد که سلطان مصر نیز رسولی پیش او بفرستد تا باین وضع رقابت و کینه هائی که بین ایلیخانان ایران و سلاطین مصر و شام وجود داشت از میان مرتفع شود.

قلاوون در نامه ای که در جواب سلطان احمد نوشت اقدامات او را تمجید کرد و اسلام آوردن او را عین خیر و سعادت شمرد و با این مبادله رسائل و رسل بین این دو پادشاه طرح دوستی ریخته شد و موقتاً کینه سابق فراموش گردید. این مکاتبه سلطان احمد با پادشاه مصر و ترك رأی قوریلتای در لشکر کشی بان سرزمین بهانه دیگری بدست دشمنان داد و این دفعه مخالفین بریاست ارغون و قونقرتای برادر تگودار در صدد قتل او بر آمدند و علناً بر ایلیخان قیام کردند.

بعد از آنکه سلطان احمد از مخالفت ارغون و قیام او اطلاع یافت امیر یوقا از امرای خود را پیش او که در این تاریخ در عراق عرب بود فرستاد. ارغون در همین ایام چنانکه پیش گفتیم مزاحم عمال عطا ملک گردید و جماعتی از قراولان مغولی اباقا را تحت امر خود آورد و امیر طغاجار را فرمانده ایشان کرد و شاهزادگان بزرگ مغول مثل گبخانو پسر دیگر اباقا و بایندو برادر زاده او و جماعتی از سرداران معتبر باقا در اطاعت او داخل شدند.

سلطان احمد بعد از جلوس برادر خود قونقرتای را با قشونی بحفاظت سرحد روم فرستاده بود و چون شنید که او نیز با ارغون دست یکی کرده عده ای از سپاهیان خود را مأمور دیار بکر کرد تا مانع اتصال عساکر قونقرتای بالشکریان ارغون شوند و در ضمن

نیز آییناق^(۱) فرمانده قشون گرجی خود را باحضر ارغون و دعوت او بقوریلتهای روانه ساخت. ارغون الیناق را فریفت و او را پیش سلطان احمد بازگرداند و الیناق در مراجعت سعی کرد که در پیشگاه ایلخان ارغون را بی گناه و معذور قلمداد کند. خواجه شمس الدین دانست که الیناق در باطن با ارغون ساخته و فریفته مواعد او شده است و برای آنکه از این راه باز داردش او را مورد مرحمت سلطان قرار داد و ایلخانرا وا داشت که با ازدواج دختر خود با او بار دیگر در محل عنایت و عاطفتش قرار دهد و دل او را بموافقت خود گرم نماید. این تدبیر مؤثر افتاد و الیناق مجدداً از معاونین تگو دار و از پیروان سیاست خواجه شمس الدین گردید و ابن قضیه پیش از پیش ارغون را نسبت بصاحب دیوان خشمناک کرد.

امیر ارغون بعد از برگرداندن الیناق یکی از امرای خود را پیش تگو دار فرستاد و چنانکه پیش گفتیم صاحب دیوان را برای کشیدن حساب عهد اباقا پیش خود خواست و غرض او این بود که خواجه را بتهمت مسووم ساختن پدر بقتل برساند ولی تگو دار از فرستادن او ابا کرد و تبر ارغون در این مورد بسناک آمد.

ارغون در اوایل سال ۶۸۲ هنگام مراجعت از بغداد بسمت خراسان که قلمرو حکومتی او بود در راه باعمال تگو دار و بیستکاران صاحب دیوان بخشونت معامله نمود با اینکه روز بروز بر طرفداران او افزوده میشد بواسطه مشکلات مالی و نداشتن پول کافی در زحمت افتاد بهمین جهت جمعی از یاران او گفتند که وجبه الدین ذکی فرمودی وزیر خراسان و مضافات آن از مال دیوانی توهانها بتصرف گرفته و آنها را بخزانه نرسانده است. ارغون امر داد که او را مورد مؤاخذه قرار دهند و مالی را که بدعوی سخن چینان ضبط کرده است از او بگیرند. خواجه وجیه الدین که مردی کافی و دانا و سخن برور بود و بدورستی خود اطمینان داشت در این پیش آمد سخت بهیچکس التجا نبرد و از توسل بامرا و خوانین مغول اجتناب کرد و پیغام داد که شاهزاده حکم فرماید که محاسبین و کتاب حساب او را برسند و اگر چنانکه معاندین میگویند دیناری اختلاس کرده بجای هر دینار هزار دینار عوض بدهد. امرای ارغونی کسی را پیش او فرستادند و باو فهماندند که غرض شاهزاده مال است نه کشیدن حساب و

(۱) یا البناق یا علی ناق

صلاح او در این است که بمسئول او جواب قبول دهد. بعد از مدتی گفتهگو و تبادل سفرا خواجه وجیه الدین قبول کرد که پانصد تومان (۵۰۰۰۰۰۰۰) دینار تحویل خزانه ارغون دهد، سیدصد تومان نقد و دوست تومان مویشی و غلات و اقمشه و آلات ولی در این ضمن یکی از خواص خواجه وجیه الدین باعیر ارغون خبر رسانید که خواجه در همین روزها صورتی از نفایس جواهر و ذخائر خود را نزد معتمدی بطوس فرستاده تا آنها را پیش او بامانت بسپارد. ارغون مأموری فرستاد و آن صورت را بدست آورد و چون بر کثرت ابوابجمعی خواجه وجیه الدین اطلاع یافت از قبول دوست تومان جنس استنکاف کرد و آنرا نیز بنقدخواست. خواجه وجیه الدین اضطراراً آن وجه را تهیه کرد باین شکل که قریب ۳۰۰۰ من طلای مسکوک داد و بقیه را جواهر و پارچه های نفیس زربفت از خزانه فیروز کوه و مرو و هرات و ارغون از این بابت سرور شد و خواجه وجیه الدین را خلعت بخشید و بر سر شغل خود باقی گذاشت.

بعد از آنکه خاطر ارغون از این جانب آسوده شد سفیری نزد تگو دار فرستاد و باو پیغام داد که چون بر حسب امر قوریلتای و باستحقاق مالک تاج و تخت پدری من گردیده ای اقتضای عدالت آنست که من نیز مملکتی داشته باشم که معاش و مؤنت لشکریان مرا کفای کند و چون خراسان این منظور را کافی نیست اگر سلطان عراق و فارس را نیز بر آن ضمیمه کند طریق دوستی مفتوح خواهد ماند و الا چاره ای جز قیام و عصیان بجا نخواهد ماند. تگودار در جواب گفت که ما خراسان را از راه مرحمت بارغون وا گذاشته ایم. فرمان حکومت عراق و فارس موقوف بر رأی قوریلتای است. باید ارغون در قوریلتای حاضر شود، اگر رأی امرا و شاهزادگان بمیل او قرار گرفت ضمیمه ساختن آن نواحی بر قلمرو او مانعی ندارد ولی اگر کماکان راه خلاف رود و سر اطاعت پیش نیآورد بدفع او اقدام خواهد شد.

سلطان احمد بعد از آنکه از حال نفاق قونغرتهای برادر خود و یگانگی او با ارغون مطلع شد او را بقوریلتای خواست و قونغرتهای پنهانی با چند نفر از امرا قرار گذاشت که چون باردوی ایلیخان میرسند او را بقتل بیاورند و قونغرتهای را بجای او منصوب کنند. این توطئه را یکی از محارم بگوش سلطان رساند و سلطان در صبح

همان‌وزیکه قرار بود همدستان او را بقتل برسانند قونغر تائی را بدست الیناق دستگیر کرد و کشت و همدستان او را نیز بیاسا رسانید و چون این خبر بارغون رسید از مرگ عم سخت غمگین شد و چون ریختن خون یکنفر شاهزاده مغول بدست کسان خود برخلاف یاسای چنگیزی بود کینه تگو داربیشتر از پیشتر در دل او جا گرفت و دانست که سلطان احمد پس از قبول اسلام زیر عموم قوانین اجدادی زده و حتی یاسای چنگیزی را نیز محترم نمی‌شمارد و از این تاریخ دیگر مسلم شد که بین سلطان احمد مسلمان و شاهزاده ارغون طرفدار آئین و آداب مغولی صلح و صفا ممکن نیست ، ناچار یکی از این دو تن باید رقیب خود را از میان بردارد و سیاست و افکار خود را بر رعایای ممالک ایلخانی تحمیل نماید .

در اواخر سال ۶۸۲ سلطان احمد امر داد که عساکر دقیم حدود دیار بکر سران سپاهی ارغون را که در حوالی بغداد مقیمند دستگیر ساختند و ایشان را که امیر طغاجار نیز از آن جمله بود در بند آهنین مقید کردند . گیخانوبابعضی دیگر از امرای ارغون از بغداد گریخته خود را در خراسان بسپاه ارغون رساندند و سلطان احمد کاتبک یوسفشاه را مأمور نمود که با تجهیز لشکریان خود حدود لرستان و عراق را حفظ کند و برای موقع کار زار منتظر فرمان ایلخان باشد .

کسیکه پیش از همه در تهیه اسباب کار سلطان احمد و تجهیز لشکریان او میکوشید خواجه شمس الدین صاحب دیوان بود چه خواجه با سابقه ایکه از دشمنی ارغون با خود داشت میدانست که اگر سلطان احمد و اعوان او مغلوب دست ارغون شوند دولت خاندان جوینی و جان او که تا این تاریخ بهزار زحمت مصون و مأمون مانده یکسره بدست آن شاهزاده کینه جو بیاد فنا خواهد رفت و با رفتن اوستیاسی که سلطان احمد بدستیاری خواجه و مسلمین متنفذ دیگر در تقویت اسلام و احیای شعائر آن پیش گرفته مغلوب کینه کئی ارغون و سایر شاهزادگان متعصب مغول خواهد شد . این بود که خواجه با جد و جهد بسیار لشکری فراوان و آزموده تهیه دید و الیناق با ۱۰۰۰۰ لشکری بعنوان مقدمه از موغان عازم ری و قزوین و خراسان گردید .

لشکریان الیناق در ری و قزوین که جزء قلمرو ارغون معدود بود بدستبرد و

تعرض کسان او پرداختند و چون این خبر بارغون رسید از اطراف جمع سپاهی کرده بجای الیناق شتافت و در صفر ۶۸۳ در نزدیکی قزوین بین فریقین جنگ در گرفت و شکست نصیب سپاه ارغون گردید و شاهزاده بطرف بسطام گریخت و لشکریان او متفرق شدند و سپاهیان الیناق در عقب او آبادیهای بین قزوین و دامغان را بیاد غارت دادند و در این لشکرکشی باهالی آن حدود صدقات بسیار وارد آمد.

سلطان احمد بعد از این فتح چون میدانست که ارغون حریفی قوی پنجه و مستبد است و دست از انتقام برندخواهد داشت رسولی پیش او فرستاد و پیغام داد که الیناق از طرف ایلخان اجازه جنگ نداشت فقط مأمور بود که شاهزاده را بدرگاه هدایت کند تا حضوراً رفع اختلاف بعمل آید و خصومت بصلح و صفا مبدل گردد. باید که ارغون دست از خلاف بردارد و بخدمت ایلخان بیاید. ارغون نیز در جواب نمایندگانی پیش سلطان احمد روانه داشت تا عذر تقصیر او بخواهند ولی مصلحت اندیشان سلطان احمد فهمانند که اگر در استیصال ارغون عجله نکند و او را بزودی از پای در نیاورد ممکن است که بار دیگر بجمع سپاهی پردازد و چنان قوت بگیرد که دیگر غلبه بر او محال شود. سلطان احمد بالشکری فراوان (دوازده تومان) بطرف خراسان حرکت کرد و سپاهیان کثیر او در راه بمردم لطمه بسیار زدند و همین قضیه رعایای آن حدود را بسختی از سلطان احمد رنجاند و یکی از اسباب شکست کار او گردید. ارغون از بسطام بقلعه کلان رفت و در آنجا اقامت گزید و الیناق چون سلطان احمد قول داده بود که ارغون را بخدمت او بیاورد بطرف کلان حرکت کرد و در قلعه با ارغون ملاقات نمود و بمواعید بسیار و بقوه چرب زبانی شاهزاده را بخدمت سلطان احمد آورد و چون ارغون در قوجان بخدمت سلطان رسید ایلخان او را احترام فوق العاده کرد و در آغوش کشید و خرگاه خاصی جهت او ترتیب داد و او را بیاز فرستادن بخراسان و واگذاری حکومت آنجا بنو داگره نمود ولی بلسکر خود امر داد که مواظب ارغون باشند و ۴۰۰۰ نفر از ایشان را مخصوصاً بحفاظت خرگاه او مأموریت داد.

قتل سلطان احمد در ۲۶ ج ۱ سال ۶۸۳ - سلطان احمد بصوابدید بعضی از

امرا مخصوصاً الیناق تصمیم گرفت که ارغون را بقتل برساند و الیناق مأمور اجرای

این نقشه شد ولی قبل از آنکه او این نیت را بعمل بگذارد امیر بوقا که تعلق خاصی بخاندان ارغون داشت و گرجیان تحت امر الیناق و مسلمین را دشمن می‌شمرد چند نفر دیگر از بزرگان و شاهزادگان مغولی را مطمئن کرد که سلطان احمد و الیناق و صاحب‌دیوان تصمیم گرفته‌اند که خاندان چنگیزی را بر اندازند و مسلمین و گرجیان را بر کارها مسلط و مختار قرار دهند. این بیانات در ایتان مؤثر افتاد و جمعا مصمم شدند که سلطان احمد را از ایلخانی بیندازند و شاهزاده هولاجو پسر هولاکو خان را بجای او بنشانند و قبل از همه شاهزاده ارغون را از حبس و قتل نجات دهند.

در شب شنبه ۱۸ ربیع الآخر سال ۶۸۳ در حالیکه سلطان بعیش و نوش اشتغال داشت امرای همدست ارغون را از حبس نجات دادند و الیناق و بسیاری از امرای سلطان احمد را کشتند و سلطان و امرای شکسته او از خراسان بآذربایجان گریختند و صاحب‌دیوان باصفهان فرار کرد.

بعد از فرار سلطان احمد امرای ارغون را بایلخانی برداشتند و ارغون بعجله در عقب سلطان تاخت تا یکباره ریشه حیات او را قلع کنند ولی قبل از آنکه او بآذربایجان برسد جماعتی از سواران مغول که در ایام اقامت ارغون در حدود بغداد اطاعت او را گردن نهاده بودند در اردوی سلطان ریخته او را دستگیر کردند و باستقبال ارغون آمدند. ارغون در ابتدا چنین وانمود که خیال کشتن تکو دار را ندارد ولی چون کسان قونقرتای در این کار اصرار داشتند او را بایشان سپرد و آن جماعت سلطان را بانقاص قتل قونقرتای در شب پنجشنبه ۲۶ جمادی الاولی سال ۶۸۳ کشتند و با کشته شدن او شوکت مسلمین و ایرانیانی که در عهد سلطنت کوتاه سلطان احمد قدرت فوق العاده بدست آورده و دست دو عنصر عبسوی و مغول را از کارها تقریباً کوتاه کرده بودند شکست و بار دیگر یاسای چنگیزی و آداب مغولی بجای شریعت اسلام حکمفرما گردید.

سلطنت ارغون خان

(۶۸۳ - ۶۹۰)

بعد از قتل سلطان احمد خوانین و شاهزادگان و امرای مغول مخصوصاً اولجای خانون و امیر طغاجار و بوقا شاهزاده ارغون بن اباقارا در روز هفتم جمادی الاخری سال

۶۸۳ در محل آبسور (از محال همت رود آذربایجان) بایلخانی برداشتنند و مدت يك ماه بعیش و شادی و جشن و کامرانی متغول شدند سپس ارغون فرمانی صادر کرد و امرا و رؤسای لشکری را که در وفاداری نسبت باو پافشاری کرده بودند مورد اکرام و مرحمت قرار داد و چون جمعی از شاهزادگان مغول مثل هولاجو و بایدو و گیخاتو و خواجه شمس الدین صاحب دیوان در جشن انتخاب ارغون حضور نداشتند ایلخان جدید در صدد استمالت و جلب ایشان بر آمد ، از طرفی اتابک یوسف شاه ار و ملک امام الدین قزوینی را پیش صاحب دیوان فرستاد و از طرفی چتری نفیس جهت هولاجو که جمعی از مغول بانتصاب او بایلخانی مایل شده بودند روانه داشت و هولاجو و گیخاتو و شاهزادگان دیگر در قوریلتائی که قریب سه ماه بعد از جلوس ارغون تشکیل شد شرکت کردند و ارغون بصوابدید عموم بزرگان مغول بایلخانی شناخته شد .

ارغون حکومت بغداد را ببایدو نواده هولاجو خان و حکومت بلاد روم را به هولاجو و گیخاتو و اداره امور خراسان و ری و مازندران و قومس را بپسر خود غزان وا گذاشت و امیر نوروذ پسر ارغون آقا حکمران معروف مغول را بنیابت غازان تعیین نمود و زمام حل و عقد امور مملکتی را در کف امیر بوقا نهاد .

قتل صاحب دیوان در ۴ شعبان ۶۸۳ - خواجه شمس الدین بعد از فرار از

خراسان باصفهان در این شهر شنید که سلطان احمد بقتل رسیده و ارغون بجای او جلوس کرده است . پس از دو سه روز توقف اندیشید که بتیراز و هرمز رود و از آنجا راه هند پیش گرفته بقیه عمر را در آن دیار بسر برد ولی چون از بیت خاندان و متعلقان خود آسوده خاطر نبود و میدانست که پس از ترك ایران ارغون رشته حیات ایشانرا قطع خواهد کرد تصمیم گرفت که پیش ایلخان بیاید و از در توسل و التماس داخل شود تا مگر جان خود و فرزندان و کسان خویش را از شر سطوت ارغون ایمن دارد و خدمت سی ساله خود و بستگان خویش را پیش ایلخان سفیع قرار دهد . باین عزم بهمراهی ملک امام الدین قزوینی و اتابک یوسف شاه کر که داماد خواجه شمس الدین بود بسمت اردوی ارغون حرکت کرد و در ساوه یکی از امرای ارغون باستقبال او آمد و یرلیغی از ایلخان باو ارائه داد که ارغون از سر جرایم گذشته در گذشته است و صاحب دیوان را بشمول عنایت خود امیدوار ساخته . خواجه بادلگرمی

تمام باردوی ارغون شتافت و در روز جمعه دهم رجب ۶۸۳ بخدمت رسید و در سرای امیر بوقا منزل گرفت بوقا خواجه را بخدمت ارغون خان برد و ایلخان او را مورد نوازش قرار داد و باو وعده کرد که کماکان شغل صاحب دیوانی را بر او مقرّر دارد تا خواجه بهمدستی بوقا بتمشیت امور ممالک ایلخانی قیام نماید و بخدمت سابق ادامه دهد.

امیر بوقا که در حقیقت جان و سلطنت ارغونخان مرهون او بود در این دوره قدرت فوق العاده پیدا کرد و او که بعدها از طرف قویبالای بلقب چنگک سنانک یعنی امیر بزرگ و وزیر ملقب گردید بدستیاری نایب خود خواجه فخرالدین محمد مستوفی فروزینی پسر عم مورخ مشهور حمدالله مستوفی ناچاره امور ممالک ایلخانی پرداخت و خواجه شمس الدین که آفتاب اقبال خود را رو بزوال میدید حاضر شد در دستگاه امیر بوقا زبر دست او بماند و تمام سعی او این بود که با انواع ملامطات و تقدیم پیشکشها باب حسد امیر بوقا و دشمنان دیگر را مسدود دارد و باقی عمر را بیخطر بگذراند ولی امیر بوقا و بدخواهان دیگر که شوکت سی ساله خود را دیده و بر قدرت و کفایت و کثرت یاران و اعوان او اطلاع داشتند وجود او را مانع استقلال خود میشد داشتند مخصوصا چند نفر از عمال دیوانی مثل خواجه فخرالدین مستوفی و علی تمغاچی و حسام الدین حاجب بوقا را بر آن داشتند که بیکبارگی دست خواجه را از کارها کوتاه کنند بلکه اگر موفق آید پیوند عمر او و خاندان جویانی را از هم بگسلند. امیر بوقا با وجود سابقه دوستی که با خواجه داشت با امیر ارغون گفت که از کسیکه نسبت بپدر ایلخان خیانت ورزیده و او را مسموم کرده است چگونه امید خدعت و صداقت میتوان داشت و افتراآت دیگری نیز بخواجه زد تا ارغون امر داد که بر غوچیان بمحاکمه خواجه بکشند. خواجه را دست بسته به محکمه بردند و هنگامه جویانی که بتحریر دشمنان قیام کرده بودند بر خواجه نهتهایستند. خواجه گفت که جمله تقصیراتی که مفتریان بر من بسته اند یکی را صد اعتراف میکنم ولی از تهمت قصد ولی نعمت خود خبر ندارم عاقبت قرار شد که خواجه جان خود را بدادن فدیّه بخرد، آن بیچاره مهلت خواست و با فروش املاک خود و گرفتن قرض از اصحاب و اقوام و دوستان خویش قریب ۱۰۰۰۰۰ (۱۰۰۰۰۰) تنه آورد و گفت مرا تهدئه بش از این مقدور نیست

ایلخان در قبول یارد آن مختار است . ارغون که با خواجه از قدیم کینه دیرینه داشت بر آن وزیر با تدبیر که مدت بیست و نه سال با حکمت و کمال و قدرت و کفایت ممالک مغول را اداره کرده و اسباب شوکت دولت هولاکو و جانشینان او شده بود نبخشود و حکم شد که او را بقتل آورند . مأمورین خواجه را طرف عصر روز دوشنبه چهارم شعبان سال ۶۸۳ در نزدیکی آهر آذربایجان کشتند و چهار پسر او یحیی و فرج الله و محمود و اتابک را در همان سال و نواده او علی پسر خواجه بهاء الدین محمد و منصور پسر عطا ملک را در سال ۶۸۸ و خواجه هارون (۱) را در سال ۶۸۵ بقتل آوردند و دودمان جوینی باین شکل مولم بر افتاد .

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان از بزرگترین وزرا و عمال و کتاب ایرانی است و در عهد خود در کفایت و تدبیر و شوکت جاه و جلال و ثروت نظیر نداشته و بمزید حکمت و تواضع و فضل دوستی و شعر پروری مشهور بوده و شیرین سخن ترین شعرای فارسی یعنی اَفْصَحُ الْمُتَكَلِّمِينَ سعدی شیرازی ذکر او و برادرش علاء الدین عطا ملک را در قصاید خویش مغلط کرده و چند نفر از بزرگان علما و شعرای دیگر آن عهد مثل خواجه نصیر الدین طوسی و استاد صفی الدین ارموی و خواجه همام الدین تبریزی و بدر الدین جاجرمی بنام او و افراد دیگر خاندان جوینی کتابها و قصاید ساخته و پرداخته اند و نام ایشانرا که در السنه و اقواء مشهور و مذکور بوده برای اخلاف نیز با ذکر بیخبر بیادگار گذاشته .

(۱) خواجه شمس الدین هارون پسر صاحب دیوان از فضلا و شعرا و از مرثیان اهل علم و ادب بود و دختر ابوالعباس احمد پسر مستعصم خلیفه آخری بنی عباس را در عقد خود داشت و او بعد از عطا ملک بحکومت عراق منصوب شد و در عهد ارغون در این سست از امیر آروق برادر بوقا نیابت میکرد . خواجه هارون امیر آروق را بقتل خواجه سعد الدین مستوفی قزوینی برادر خواجه فخر الدین محمد واداشت و چون دولت صاحب دیوان رو بزوال گذاشت خواجه فخر الدین بانتهام قتل برادر خواجه هارون را پیش آروق متهم کرد و آروق او را بمعایت خواجه فخر الدین مستوفی با مجد الدین بن الاثیر در جناب الاخره سال ۶۸۵ بقتل رسانید .

ایات ذیل از خواجه هارون جوینی است :

قیمت مرد از هنر باشد	نه ز دینار وز گوهر باشد
مرد باید که دانش آموزد	تا زهر کسی بزرگتر باشد
خاک بر فرق مهتری کورا	آلت خواجگی بدر باشد

« جلاد قهر با تیغ افمی زهر صاحب را بیاستگاه حاضر آورد ، از دیده اختر خون شفق می بارید و زبان عطارد نقیر کسان ز زهره گیسو کسان می سرائید : تیغ نیلوفری آخر چه کند بر تن آن که ملالش بدی از رایحه نیلوفر ، دانست که روی خلاص نیست و تا جان او که حشاشه فکرمش و مطلوب پادشاه است در معرض هدر نیاید بهانه باقیست ، استغاثت کرد تا لفظه ای امان دادند و هم آنجا غسل و طهارتی کرد و مولانا محیی الدین و مولانا افضل الدین و مولانا شمس الدین و مولانا همام الدین و مشایخ کبار را که ذکر هر يك بتطویل می انجامد بشارت رسانیدن واجب نمود تا دانند که قطع علائق کرده روانه گشتیم ایشان نیز بدعاه خیر مدد دهند چون از تحریر فارغ شد در مقام تسلیم بر زبان راند ، هرچ از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی آلم نماز دیگر را از روز دو شنبه چهارم شعبان سنه ۶۸۳ چنانکه ناظم این ابیات] یعنی ادیب عبد الله شیرازی و صائب الحشره] ذکر آن حال را در سیمط تاریخ بدین نقطه تقریر کرده است :

خورشید ملک صاحب دیوان شرق و غرب	آن کیش زمانه بجا کر و گردون مرید شد
در سال رخ چو جیم بفا گشت متصل	زان پس که دور مدت عرش مدید شد
وقت نماز دیگر اندر حد آهر	روز دوشنبه چهارم شعبان شهید شد.

بسوداه خیال فاسد غره بیضا او را که بیضه فراه صبح سعادت بود بچشمه حضراء تیغ بر ساهره قبراء زمین چون چهره حراء شفق گردانیدند و چنان صاحبی را که آرام هادر گیتی از اظهارمانند او تا جاوید عقیم ماند بگواهی تیغ استشهاد کردند :

گوهری بود او که گردونش بنادانی شکست	گوهری کو تا بدین گوهر شکن بگریستی
آتش و آب از بدانستی که از گیتی چه رخت	آتش از هم خون شدی آب از حزن بگریستی

و این دو بینی که زاده طبع یکی از فضلاء عصر است صورت و معنی در صنعت مراعات نظیر حق او را بی نظیر آمد :

از رفتن شمس از شفق خون بچکید	مه روی بکند و زهره گیسو بپرید
شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح	بر زد نفسی سرد و گریبان بدرید (۱)

خبر این واقعه هایل و داهیه مشکل بهر طرف از اطراف ممالک که رسید خواص و عوام ، الف و حلیف انبن و حنین گشتند . شیراز با وجود آنکه هرگز بیمن قدم مواکب صاحبی مشرف نشد بود اهالی بواسطه خیرات جاریه او که بزر و فاجر و غنی و فقیر را فیاض بود شکسته بال و پریشان حال شدند ، مؤلفه ،

الغیث ای چرخ دون کو صاحب عالی منش	آنکه میسازد تثار از خون دل چشم نمیش
صاحب آفاق شمس دین و دولت آن که بود	روی دولت با فروغ از نور رای روشنش
مسند از بی تکیه اش گردن فرازد بعد از این	حشو باشد معنی او از میان بیرون گیش

(۱) بدر نامی (گویا بدر جاجر می) از دوستان مجدد الملک یزدی در واقعه صاحب دیوان گفته است :

چو مجدد الملک از تقدیر ایزد	شهادت یافت در صحرای نوسهر
بقصد صاحب دیوان محمد	که دستور ممالک بود در دهر
پس از دو سال و دو ماه و دو هفته	چشید او هم ز دوران شربت زهر
تا زمانه بدی معلما	که دارد در ترازو نوش بازهر ،

ور قلم بی دست او خواهد که گردد دُرُ قشان شاید از یابد ز دست تیغ قاطع سرزینش
 بعد از واقعه صاحب دیوان تمامت املاک او را در جمیع ممالک باینجو (۱) در آوردند و اساس
 آن خیرات را منهدم گردانیدند و اولاد او را یحیی و فرج الله و مسعود و اتابک که نجوم سپهر مکارم و
 نهال نورسته حدیقه بسالت و جلالت بودند از عقب پدر بفرستادند و بر آن اطفال بی گناه رحمت
 نکردند و بر این حال چون مدتی بگذشت آروق خواجه هارون را بقتل آورد چه تمجد الذین بن الایمیر
 که از اکابر عصر بنعت و ثروت موصوف بود و معروف و بتجدت و شہامت مذکور و مشهور کمان
 سعادت آروق را در زه آورده بود که از اعمال بغداد مبالغ مال بخاصه تصرف نموده آروق بتوهم
 آنکه خواجه هارون با وی در این وقیعت همراه است و خود سوابق مخالفت در میانہ میهد بود بی
 حکم برلیغ هردو را بتیغ گذرانید و مقابر صاحب و اولاد در پیرکنداب تبریز است . در شهر سنه ۶۹۲
 ناقل این اخبار [یعنی و صنف] بانجا رسید زیارت را در آن مقام روح انگیز و موضع سعادت بخش
 استرواح رفت . هردو برادر با همت بسر بعضی درجه شہادت را یا سعادت دنیا جمع کرده و بعضی با
 صد هزاران دریغ از مصاحبت روزگار بمجاورت انس ابر و حوریان فردوس گزاشیده ؛ القاب و اسماء
 ایشان را بعد ما که بر صفحات توقیعات منقش بودی بر الواح مقابر نقش کرده بودند و از
 آیات تنزیل بر دیباچه لوح تربت هر يك آیتی مناسب مناسب او نوشته . از مشاهده آن مشاهده و مراقب
 مراقب آمانی خیمه شد و سبب آنکه در زمان حیات ایشان از سعادت نیل خدمت محروم افتاده بود خاطر
 که یا آتش تحسور در غلبان بود از شیمت روزگار تعجب می نمود . یکی از فضلاء عصر در شرح کیفیت
 وقایع ایشان قصیده ای انشاء کرده بود و کما غد بر سطح دیوار قبلی ملصق گردانیده ، چون حاکی حسب
 حال بود چند بیت از آن یاد گرفت و در این حال آنرا در خریطه حافظه یادداشت و ایراد کرد ،

يَا جَبْرَتُنْدَابُ مِنْ مَقَابِرِ تَبْرِيزِ سَقَاكَ الْجَيَّا التَّلِيْتُ الْهَيْمِي
 فَتَقَدُّوا أَطْبَعُوا تَرَاكَ عَلَى عَسْرِ وَجُودِ عَلِي خُدُودِ كِرَاءِ
 صَمِّ سَمًّا مَقْرُونَةً بِعَلَاءِ وَ نَجْوِمِ حَسَكِ بُدُورِ التَّنَاءِ
 سَبْعَةٌ فَذُبُكٌ عَلَيْهِمْ نَجْوِمٌ سَبْعَةٌ فِي صِنَايَهَا وَ الضَّلَاءِ
 وَ آرَاضِي سَبْعٍ وَ سَبْعٍ سَتَوَاءِ بِ صِبَاقِ وَ سَبْعَةَ الْآيَةِ
 فَرَجِ إِلَهِي يَحْيَى وَ مَسْعُودٌ وَ هَارُونَ مُنْجِدُ الْمُسْتَعْمَامِ
 وَ آبُوهُمُ مُنْجِدٌ فَذُبُكُوا وَ جَمِيعُ قَتْلِي بِحَدِّ الضَّمَامِ
 حَزَنُونِي وَ زَادَ كَرَمِي أَتَابُكَ مِنْ قَبْلِ كَالنَّارِ ذَاتِ صَبْرَاءِ
 وَ شَجَانِي مَثْوَى عَطَا مَلِكِي صَابِ دِيوَانِ مَلِكِ دَارِ السَّلَامِ
 قَتْلِي بَلْغَمُ التَّبُورِ تَحْيَا مُرَدَّ قَاتٍ مِنْ رَبَّنَا بِالسَّلَامِ

چون قاضی محکمه ازل بحکم لہیزل تقدیر کرده بود و باندک مدتی بساط خراسان از تمامت
 منادید و فروم خالی ماند ہم در تضاعیف آن حال مزاج ایلخانی بتضریب ارکان حضرت باخواجه

(۱) اینجو یعنی محصل وصول مالیات املاک ایلخانی و باینجو در آوردن یعنی ضبط و مصادره کردن .

وجیه الدین متغیر شد و او را مأخوذ کردند . دانست که این نوبت خلاص متعذر است هر چند پیش
امرا و ارکان ضراحت ها نوشت فایده نکرده و در مفتوح مکتوبی که پیش طوغان قهستان (۱) اصدار
کرده بود در تواضع و تشفع مبالغت نموده و نام خود را ضعیف داعی وجیه عاصی در قلم آورده این
بیت قارسی مندرج ساخت :

بود جانا غم هجران تو هر باری سخت

رحم کن بر من دلخسته که کار این بار است

عاقبت بتغ جان او را از آشیانه سیغلی بمانس جلوی رسانیدند .

(تاریخ و صاف ص ۱۴۱-۱۴۲)

(۱) این شخص که شحنة قهستان بود همان کسی است که خواجه وجیه الدین در موقع حساب

خواستن ارغون از او بصوابدید ناصحان ایات ذیل را باو نوشت :

چون ز نو یردم جوانی گردش گردون یر	مشك من كافور گشت وارغوانم شد ز ریر
آه من سرداست چون باد خزان نبود عجب	چون بهار عمر مارا در ستد ایام تیر
ماه و مهر و تیر با من سخت بد مهر اوفتاد	ای مسلمانان فغان از جور ماه و مهر و تیر
قامت چون تیر من چاچی کمان شد زان سببه	یار دور اندازد از نزدیک خود مارا چو تیر
گوشمال حادئاتم داد گردون چون رباب	همچو چنگم لاجرم می آید از رگها نغیر
آنچه با من کرد گردون کرد با بسیار کس	بامدادی میر بودم در شبانگهی اسیر
صاحب اعظم وجیه الدین بدم دیروز من	ملك را فرمانده و شاه ممالک را وزیر
زر نهاده گنجها از بهر دفع روز رنج	رنج من زر میفزود و زر نبودم دستگیر
تکیه بر مال کسان هر گر کسی چون من نکرد	مال من چون مار گشت و من بسان مار کیر
چون عزیز مصر بودم خوار گشتم همچو خاک	از من و دور فلک گر عقل داری یندگیر
سر بر آوردی بدولت یا بریدی کن بلطف	دسترس دادت خدای افتادگه انرا دست کیر
کاین همان دهر است که شاه اردوان بر بود تاج	وین همان چرخست که نوشیروان بستد سریر

طوغان در جواب او نوشت :

سالها جام جم بدست تو بود	چون تو نشناختی کسی چکند
گوهر شهبراج بودت لیک	چون خود انداختی کسی چکند
اسیر هوار بود و میدان خوش	چون تو یده تاختی کسی چکند
پرده بودی و نقشت آمده بود	چون تو کوه باختی کسی چکند

(تاریخ و صاف ص ۱۲۲)

وزارت سعدالدوله یهود - بعد از قتل خواجه شمس الدین و استقلال امیر

بوقا ارغون خان بسوغان و اران رفت و در اواسط پائیز همان سال در ناحیه بین سراب و اردبیل و صائین قلعه قوریلتمائی تشکیل داد بعد بتبریز آمد و در زمستان بار دیگر بمشلاق اران رفت و در آنجا آبش خاتون آخرین پادشاه سلسله اتابکات سلغوری فارس را که زوجه منکو ندمور بود بترجیکه بعد خواهیم دید محاکمه کرد از این تاریخ تا سال ۶۸۷ واقعه مهمی در سلطنت او رخ نداد و ایلخان غالباً ایام خود را بییلاق و قشلاق در اران و حدود بغداد میگذراند.

در ماه ربیع الثانی سال ۶۸۷ خبر رسید که نوغای خان دشت قیچاق با ۵۰۰۰ نفر از راه دربند عازم حمله بممالک ارغون است. ایلخان و بوقا و امرای دیگر او بجلوی ایشان شتافتند نوغای چون تاب مقاومت نداشت عقب نشست ولی دو سال بعد باز حمله خود را تجدید کرد. این بار امرای ارغون او را شکست دادند و ایلخان بشادی این فتح در یله سوار جشن گرفت.

در این هنگام روز بروز نفوذ و قدرت امیر بوقا رو بافرونی میرفت تا آنجا که ایلخان حکم کرد که اگر بوقا مرتکب گناهان بزرگ شود کسی جز ایلخان حق پرسش از او نداشته باشد، عمال وزیردستان او امر اورا بی یرلیغ ایلخان اطاعت نمایند و احکام یرلیغ ایلخانی را بی آلتماغای او قبول نکنند.

این اختیارات بتدریج استقلال بوقا را باستبداد مبدل کرد و برای ایلخان از سلطنت جز نام و نشانی باقی نماند. بعلاوه امرای و ارکان دولت که هیچوقت نمیتوانستند زیر بار قدرت و استبداد یکنفر بروند و در باطن در بی شکست کار بوقا و برجیدن اساس دولت او بودند میکوشیدند تا فرصتی بدست آرند و با از میان بردن اقتدار و شوکت او خود روی کار بیایند.

دشمنان بوقا که سر حلقه ایشان طوغان شهنه قهستان از امرای سخن سنج و زیرک مغول بود نظر بسابقه دشمنی که با او داشتند دائماً پیش ایلخان از او سعایت میکردند و طوغان وقتی حکایت خیانت بوقا را نسبت بسلطان احمد بگوش ارغون کشید و او را از استبداد چنین وزیری که همه قسم قدرت و قوت دارد ترساند و صدرالدین احمدزجانی نایب طغاجار نویار در ایام حکومت این شخص بر فارس که بوقا از او بقایای اموال آن

مملکت را مطالبه میکرد علناً از بوقا بزشتی نام میبرد و میگفت که کار او تا آنجا ترقی یافته که اموال مملکت را بمیل شخصی صرف میکنند و باو امر ایلخانان و قعی نمیگذارند و عمال ولایات بی التمساعی او بر لیغهای ایلخان را نمی پذیرند و از دشمنان بوقا از همه زیر کتر طبیبی یهود بود از اهالی ابهر زنجان که سعدالدوله نام داشت .

سعدالدوله پسر صفی الدوله خود را در عهد ارغون در عداد اطبای ایلخانان داخل کرده بود و در بغداد میزیست و در آنجا با مردم خلطه و آمیزش بسیار داشت و چند زبان آموخته بود و در ضمن بکیفیت حال عمال و متصرفان اموال بغداد و عراق اطلاع کامل یافت . اطبای دیگر یهود که مقیم دربار ایلخان بودند روزی ظاهراً بعنوان سعایت ولی باطناً بخیال داخل کردن سعدالدوله در دستگاه ارغون بایلخان گفتند که سعدالدوله با اینکه از دیوان حقوق و مستمری میگیرد در بغداد بیکار و راحت نشسته و بخدمت دولت پشت پا زده است . اگر امر ایلخانان قرار گیرد او نیز ملازم رکاب باشد و از رنج سفر و حضر مانند ما نصیبی بیابد . این سعایت ساختگی در مزاج ارغون مؤثر افتاد و سعدالدوله احضار کرد و او در عداد اطبای حضور معدود گردید .

اتفاقاً در این ایام ارغون را مختصر مرضی رسید که بمعالجه سعدالدوله بهبودی پذیرفت و سعدالدوله مقرب شد و چون در اتنای خدمتگزاری میل قلبی ایلخان را بجمع مال و منال یافت اطلاعانی که در باب اسراف و تبذیر عمال بغداد داشت بعرض رساند و گفت که بوقا و برادر او آروق جمیع اموال دیوانی را در ضبط خود می آورند و بخرانه ایلخانان چیزی نمیبرسانند . ارغون سعدالدوله را بادونفر از امرای مغول مأمور خطه بغداد و تحصیل بقایای هالیاتی و اصلاح حال رعیت کرد و سعدالدوله در اواخر سال ۶۸۶ بغداد رفت و در اندک مدتی اموال فراوان از بقایای سالهای گذشته و حاصل سال جاری جمع آورد و بخدمت ایلخان شتافت . این خدمت در چشم ارغون سخت جلوه کرد و او سعدالدوله را مسئول جمع و خرج بغداد نمود و او سال بعد بیشتر از دفعه اول از آن سرزمین جمع مال نمود و در سلطنته پیش ارغون آورد و بایلخان چنین نموده شد که آروق هر سال همین اندازه مال از بغداد حاصل میکرده و عشری از آنرا بخرانه نمی سپرده است و اگر سعدالدوله عهده دار جمع و خرج کل مملکت گردد عین همین عمل را در باب سایر ممالک ایلخانان روا خواهد داشت بهمین جهت ارغون سعدالدوله را وزیر

و او را در حلّ و عقد مملکت مختار کرد و فرمان داد که اگر مهمی پیش آید آزادانه
بعارض ارغون برساند و بمتورت با هیچکس محتاج نباشد.

استقلال سعدالدوله یهود از يك طرف علامت کمال سرشکستگی و عقب افتادن عمال و
کفایت مسلمان بود و از طرفی دیگر نشانه زوال آفتاب اقبال بوقا و برادر او آروق بخصوص
که بوقا بشرح مذکور در فوق دشمنان عدیده داشت و ارغون نیز بمناسبت استبداد و
بر اثر سعایت حاسدان از او ظنین شده بود. در این اثنا در مجلس شرابی در حضور
ارغون، بوقا و یکی دیگر از امرا یکدیگر را سخنان درشت گفتند و ارغون معارض
بوقارا بازخواست نکرد و این مسئله موجب رنجش بوقا از ایلخان گردید و دشمنان
بوقا حسام الدین قزوینی نایب بوقارا در فارس بتأدیه یکصد و پنجاه تومان محکوم
کردند و این امور بوقارا بکلی از اعتبار انداخت و ارغون امر کرد که عمال او را از کارها
معزول کنند. بوقا بخیال مخالفت افتاد و قاصدی پیش جوشکاب نواده هولاکو که در
سواحل فرات اقامت داشت فرستاد و باو پیشنهاد نمود که باستظهار بوقا بر ارغون
قیام نماید و التزامی بخط و امضای همدستان خود بموافقت جوشکاب پیش آن شاهزاده
فرستاد. جوشکاب بمجمله خود را بخدمت ارغون رساند و توطئه بوقا و یاران او را بایلخان
گفت و پس از اثبات تقصیر بوقا آن شاهزاده فرمان ارغون او را در اواخر ذی الحجه
سال ۶۸۷ کردن زد و بسیاری از همدستان او با مر ارغون بقتل رسیدند و آروق برادر
او را هم دستگیر کرده ماه بعد کشتند. جوشکاب هم يك سال بعد مورد سوء ظن
ارغون قرار گرفت و رشته حیات او نیز قطع گردید.

بعد از قتل امیر بوقا کوب سعادت سعدالدوله اوج گرفت و این مرد جاه
طلب و ارغون خان که هر دو از مسلمین بدگمان بودند شروع بقطع دست این قوم
از کارها کردند و قرار شد که در امور جمع و خرج ممالک ایلخانی فقط عیسویان و
یهود را بکار بگمارند و سعدالدوله عموم اقوام یهود خود را در کارهای مهم ملکی داخل
کرد و عراق عرب و الجزیره و آذربایجان را بین ایشان تقسیم نمود و اگر خراسان و
و بلاد روم هم تیول غازان پسر ارغون و گیخاتو برادر او نبود آن دو مملکت را نیز
بچنگ عمال یهود می سپرد.

سعدالدوله که مردی زیرک و کافی بود در ابتدا برای جلب قلوب مردم امر داد

که امرا و حکام دعاوی را بر طبق شریعت اسلام فیصل دهند و در استحقاق حق مظلومان و اعانت فروماندگان جدّ بلیغ نمایند و بایلیخان فهماند که عمده سبب اسراف و خرابی بلاد رفت و آمد ایلچیان برای وصول وجوه خزانه است ، حکام و ماولک تابعه موظفند که در سر موعده اموال دیوانی را همراه مردمی امین برسانند ایلخان نیز این ترتیب را پذیرفت و بر اینی در اجرای آن صادر کرد . بواسطه مساعی سعدالدوله بسیاری از اجحافات سابقه بر رعیت از میان رفت و صدقات جاری گردید و شعرای عرب و عجم و فضلا و بلغای عصر بنام او بنظم و نثر مدحها گفتند و مجموعه ای از آن بنام او ساختند و در سابه اقتدار او یهود اهمیت و اعتبار فوق العاده حاصل کردند و پس از سالها خواری خود را با ایلخان و نوینان و امرا همنشین و قرین دیدند ، خزانه بتدبیر سعدالدوله آباد و خللهای چند سائله آن رفع گردید و بیش از هزار تومان زر در آن جمع آمد و بهمین علت روز بروز التفات ارغون در حق او بیشتر شد و کار سعدالدوله باستقلال مطلق و استبداد کشید و این مسئله روز بروز تحریک غضب امرای ارغون و حسد ایشان را نسبت بسعدالدوله زیادتیر کرد تا آنجا که غالب آن جماعت بدستیاری طوغان بقتل او تصمیم گرفتند و عزم کردند که چون فرصتی مناسب بدست آید دست تسلط یهود را کوتاه کنند و عامه را از تنگ ریاست ایشان نجات بخشند .

حکومت خراسان چنانکه گفتیم از طرف ایلخان بیسر او غازان مفوض شده بود و نیابت غازان را در این مقام امیر نوروز پسر ارغون آقا حکمران مشهور خراسان داشت و این امیر نوروز که قبول اسلام کرده بود چون بوقا بتحریک سعدالدوله و دیگران بقتل رسید نظر بسابقه دوستی که با او داشت در ذی الحجّه سال ۶۸۷ بیهانه سرکشی اردوی خود و نهیّه حمله بماوراء النهر غازان را در مرو گذاشته بقشلاق خود در خراسان رفت و بسیاری از امرای آن ناحیه را بر ضدّ غازان با خود همدست نمود و در ۲۷ ربیع الاول که غازان در حدود کشف رود اقامت داشت بر سر او تاخت و شاهزاده را بطرف مازندران منهزم کرد . غازان پس از جمع سپاهی در ربیع الاخر همان سال بجنگ او برگشت ولی این بار هم در نواحی رادکان از امیر نوروز شکست خورد و امیر نوروز بگرفتن غنایم و اسرای بسیار موفق آمد . پس از وصول خبر طغیان امیر نوروز و شکست غازان ارغون چند نفر از سرداران و امرای خود را که یکی از آن جمله شاهزاده

باید و بود بجلوگیری امیر نوروز فرستاد. امیر نوروز چون دید قاب مقاومت ایشان را ندارد بترکستان گریخت و غازان بهرات آمد و در سال ۶۸۹ بر خراسان استیلا یافت. امیر نوروز در ترکستان بخدمت قیدو خان رسید و او را بگرفتن خراسان تشویق نمود و لشکریانی فراوان در حدود ۳۰۰۰۰ نفر از او گرفت و در سال ۶۹۰ بخراسان آمد و غازان از پیش این سپاه عقب کشید ولی چون لشکریان قیدو بمردم خراسان صدمات بسیار زدند اهالی بوسیله دستبرد و تعرض شبانه بسیاری از آن جمع را کشتند و همین مسئله باعث بروز کدورت بین امیر نوروز و سران مغولی آن اردو گردید و چون ارغون نیز در این ایام وفات یافت امیر نوروز صلاح خود را در طلب عفو از غازان دیده در سال ۶۹۳ بخدمت غازان آمد و مورد بخشایش و مرحمت شاهزاده قرار گرفت.

امیر طوغان شهنه سابق قهستان که از مقربان درگاه ارغون و از مخالفین سعدالدوله بود در فتنه امیر نوروز از طرف ایلخان مأمور حدود خراسان شد تا امیر نوروز را سرکوبی کند ولی وصول طوغان بخراسان با فرار امیر نوروز مصادف گردید و طوغان مراجعت کرد.

سعدالدوله بدستگیری بعضی از دشمنان طوغان بر او اعتراض کرد که چرا زیاد تر از آنچه حکم داشته اولاغ در اختیار خود گرفته است و بر حسب یاسای چنگیزی امر داد تا او را هفده چوب زدند و این توهین که از جانب سعدالدوله در حضور جمعی از امرا بطوغان وارد آمد او را بر سعدالدوله خشمناک کرد و پیش از پیش در بر انداختن او سعی شد ولی چون ایلخان بوزیر خود کمال اعتماد داشت هیچکس نمیتوانست از او پیش ارغون سخنی بگوید و چاره ای نبود جز آنکه مخالفین وزیر در انتظار فرصت بنشینند و جفا های او را بغفت تمام تحمل کنند.

سعدالدوله در آخر کار چون دید که بسیاری از امرا و علما و متنفذین مسلمان کمر قتل او و یاران یهودت را بسته اند در صدد بر آمد که از استیلای خود بر نفس ارغون استفاده کند و با اجرای طرحی که ریخته بود بنیان عمر ایشان را ازینج بر کند و آن طرح اینکه روزی بارغون گفت که نبوت از چنگیز خان بطریق ارث بایلخان عادل رسیده و ارغون از جانب خداوند رسول است و چون قیام دین هر رسولی بجهاد

و قلع مخالفین متعلق است باید ایلخان امر فرماید تا هر کس سر از قبول دیانت او بیچد و درزمره ملت جدید درنیاید سرش از تن جدا کنند و چون ارغون از مسلمین نفرت داشت امر داد که مسلمانان را در کارها دخالت و بار دوراه ندهند و سعدالدوله برای رسیدن بنیت زشت خود محضری تهیه کرد و جمعی از علمای مسلمان هم پای آنرا امضا و نقشه او را تصدیق نمودند.

سعدالدوله با تصویب ارغون مصمم شد که خانه کعبه را ببنیخانه مبدل سازد و مقدمه مراسلاتی با عرب یهود عربستان نوشت و برای فرستادن لشکر بآن صوب امر داد که در بغداد تهیه ببینند و کشتی بسازند و از همکیشان خود یکی را که خواجه نجیبالدین کخال نام داشت با صورتی شامل اسامی دوستان نافر از اعیان و بزرگان خراسان باین مملکت و شمسالدوله را با صورت اسامی هفده نفر بشیراز مأمور کرد تا آن عده را بقتل برسانند و راه را جهت پیشرفت طریقه جدیدی که خیال تحمیل آنرا بر مردم بلاد داشت صاف کنند.

اما در این اثنا ارغون خان در تبریز مریض شد و برای اصلاح مزاج بموقان رفت مرضش شدت یافت و اطببا از معالجه او عاجز آمدند و سعدالدوله دانست که ارغون یعنی آلت اجرای مقاصد او در حال رفتن است و با رفتن او دولت او نیز رو بزوال، بهمین جهت بجلب قلوب مردم و جبر شکستگیها که بر دست او رفته بود مشغول شد و با طرف نامه ها نوشت در دفع ظلم و فساد و آزاد کردن محبوسان و اجرای صدقات و خیرات، از جمله در یک روز هفتاد مکتوب در همین باب صادر کرد و ۳۰۰۰۰ دینار بر مردم بغداد و ۱۰۰۰۰ دینار باهالی شیراز بصدقه داد و این حرکات در باطن برای ربودن دل مردم از او سر میزد و در ظاهر جهت دفع بلا از ایلخان و طلب شفا جهت او ولی در هیچیک از دو مورد مفید نیفتاد و عمر ارغون و دولت سعدالدوله هر دو سپری شد.

ارغون بکیمیا و نجوم و سحر و جادو مثل غالب سلاطین مغول عقیده ای راسخ داشت بهمین جهت بخشیان و قامان در دستگاه او قرب و منزلتی تمام داشتند و آن جماعت معجونهای ساختند مرگب از زنبق و گوگرد و مواد دیگر و آنرا برای حصول

بعد از آنکه مرض ارغون شدت کرد بخشیان باو گفتند که موجب علت از روی احکام مستنبط از استخوان بینی سحر و جادو است و یکی از زوجات او باینکار متهم و مورد آزار و شکنجه قرار گرفت و هرج و مرج رو باشتداد گذاشت مخصوصاً چون برای نجات ایلخان مقرر شد که محبوسین را از حبس رها کنند و در نتیجه این عمل مسلم گردید که جمعی از شاهزادگان بقتل رسیده اند قامان گفتند که کشتن این شاهزادگان مرض ایلخان را باعث شده و ارغون دستور داد که کسانی را که موجب این کار بوده اند کشتند و در این هنگام جز سعد الدوله و یکی دیگر از امرا هیچکس اجازه دیدن ارغون و ورود بخیمه او را نداشت و سعدالدوله بفوریت ایلچیان پیش غازان فرستاد و او را بآذربایجان خواست تا مگر با رسیدن او قبل از فوت ایلخان جان خود را از مهلکه نجات دهد و در مقابل مخالفین مدافعی جهت خود فراهم سازد ولی قبل از آنکه غازان از خراسان برسد امرا در خانه طغاجار ترتیب جشنی دادند و با خود گفتند که بار ندادن سعد الدوله دیگرانرا لابد از روی مکر و حیلتی است و قرار گذاشتند که جمیع کسانی را که سبب بروز فتنه بوده اند بقتل برسانند و بهمین نیت آن جمع را کشتند و سعدالدوله را دستگیر کردند و در سلخ صفر ۶۹۰ بخانه طغاجار آوردند و بقتل رساندند و ارغون نیز کمی بعد یعنی در ششم ربیع الاول آن سال مرد و دولت او و سعد الدوله پشت سر یکدیگر زائل شد.

خبر قتل سعد الدوله در بلاد اسلام موجب مسرت و شغای قلب مسلمین گردید و بازار بهبود کشی رواج گرفت چنانکه در جمیع شهرها بشنیع ترین طرزی دستبکار کشتار ایشان زدند و اموال آن طایفه را بغارت بردند مگر در شیراز که چون شمس الدوله با مردم برفق و عدالت رفتار کرده بود و در ظاهر از اسلام طرفداری مینمود اهالی هم بیاس این حسن سیرت با او بخوتی معامله نمودند و شمس الدوله یکسال بعد یعنی در عهد گیخاتو خان بمباشرت حکومت شیراز منصوب گردید.

سیاست خارجی ارغونخان - در عهد ارغونخان روابط خارجی بین او و سایر ممالک عمده شرق و غرب برقرار بود ولی هیچ قسم جنگ بزرگی ما بین ایلخان و ممالک دیگر رخ نداد.

ارغونخان مثل ایلخانیدان ماقبل خود نسبت بقا آن بزرگ مغول یعنی قوبیلای نظر احترام داشت و او را نسبت بخویشتن آقا و بزرگ میشناخت .

در اواخر ایام ارغون یکی از زوجات محبوبه او وفات یافت و ایلخان بنا بر وصیت او تصمیم گرفت که زوجه ای بجای او اختیار نکند مگر اینکه از همان خاندان زوجه محبوبه او که در حقا مقیم بودند باشد . بهمین نیت سه نفر از امرای خود را با عده ای همراه بخدمت قوبیلای قاآن فرستاد تا قاآن شاهزاده خانمی را از همان خانواده روانه دربار او نماید . قوبیلای قاآن هم شاهزاده خانمی هفده ساله را که بسیار زیبا بود بمصاحبت فرستادگان ارغون روانه ایران داشت و این فرستادگان در مراجعت با مسافرین مشهور ونیزی یعنی نیکوپولو و مافیوپولو و مارکوپولو همسفر شدند و از راه دریا بعزم ایران رهسپار گردیدند . قوبیلای قاآن دو پائیزه جهت توحیه ایشان و تسهیل وسایل سفر بان جمع و بتجار ونیزی سپرد و بتوسط آن سه نفر تاجر پیغامهایی جهت سلاطین فرانسه و انگلیس و اسپانیا و سایر پادشاهان عیسوی فرستاد . تجار ونیزی و فرستادگان ارغون با سیزده کشتی و ششصد نفر جمعیت راه ایرانرا پیش گرفتند .

فرستادگان و همراهان مزبور بعد از هجده ماه بایران رسیدند در حالیکه از جمعیت ایشان بیش از هجده نفر زنده نمانده بود . این عده در هرگز شنیدند که ارغون خان وفات یافته ناچار از آنجا پیش ایلخان جدید یعنی گیخاتو خان پیغام فرستادند و کسب تکلیف کردند . گیخاتو ایشان را بخدمت غازان پسر ارغون هدایت کرد و سه نفر تاجر ونیزی و یکنفر از سه امیر مأمور ارغون که زنده مانده بود در ابهر زنجان بحضور غازان بار یافتند و شاهزاده خانم را تسلیم او کردند و غازان هم او را باز دواج خود در آورد . وفات قوبیلای قاآن نیز در همین ایام اتفاق افتاد .

در ایام ایلخانی ارغون ما بین سلاطین مصر و شام و ایلخان ایران محاربه ای رخ نداد چه از طرفی ارغون تمام سعی خود را در راه جمع مال و سرپرستی از دو عنصر عیسوی و یهود و اشتغال بکیمیا و غیره صرف کرد و از طرفی دیگر سلاطین مسلمان هم دوچار گرفتاربهایی دیگر بودند مخصوصا قلاوون در این اوقات گرفتار زد و خورد با طرفداران الملك الظاهر بیدرس یعنی ممالیک ظاهری و سنقر الأشقر و صلستون ارامنه بود و نمیتوانست با اطمینان خاطر بکمک مسلمین که در بلاد ایلخان

تحت رقیبت عیسویان و یهود و بی اعتنائی ایلخان بخواری سر میگردند بیاید و یکسانیکه در آیام سلطان احمد زمام امور ممالک ایلخانی را در دست داشته و در عهد ارغون مغلوب شده بودند معاونت نماید.

ارغون چون میل داشت که بر خلاف سلطان احمد بعیسویان محبت کند و کلیساهائی را که بدست او ویران شده بود مرمت نماید و بیت المقدس را از مسلمین گرفته بایشان مسترد سازد با پاپ و سلاطین عیسوی اروپا داخل مکاتبه شد. از جمله مراسلاتی پیش پاپ هنریوس چهارم (۱) و نیگلای چهارم فرستاد و نذات خود را در باب خدمتگزاری بعالم عیسویت با اطلاع ایشان رساند و از طرف پایها نیز مورد تمجید و تشویق واقع شد و ایشان بیغامهای ارغون را بسلاطین انگلیس و فرانسه یعنی ادوارد اول و فیلیپ لیل (۲) ابلاغ کردند و ارغون خود نیز مراسله ای بفیلیپ لیل پادشاه فرانسه نوشت و ای این مکاتبات هیچکدام باجرای نقشه ای که پاپ و ارغون در باب حمله بمسلمین داشتند منتهی نگردید فقط ارتباط ما بین دربار ایلخان و پاپ و سلاطین اروپا را زیاد کرد و در نتیجه نفوذ روحانیین عیسوی در ممالک ایلخانی افزایش یافت و بر اثر آن بار دیگر بازار دین مسیح و آداب آن در مشرق رواج گرفت.

سلطنت گیخاتو خان

(۶۹۰ - ۶۹۴)

بعد از فوت ارغون اکثریت امرای مغول رسولی ببلاد روم فرستادند و گیخاتو برادر او را که در آن دیار فرمانده و حکمران بود از مرک ایلخان مطلع و بجا نشینی او دعوت نمودند و گیخاتو خود را بعجله بآذربایجان رساند ولی بعضی دیگر از رؤسای مغول مثل طغاجار و طوغان در صدد برآمدند که بایندو پسر طرغای و نواده هولاکورا که بر بغداد حکومت داشت باین سمت بردارند و دعوت نامه ای نیز باو نوشتند ولی بایندو زیر این بار نرفت و با وجود گیخاتو حاضر بقبول دعوت ایشان نگردید.

گیخاتو در رسیدن بآلاتاغ از طرف امرا و شاهزادگان و سرداران مغول استقبال شد و کسی که بیش از همه در طرفداری از او سعی میکرد اوروغ خاتون زوجه ارغون

خان و نیره دو قوز خاتون از قوم کرائیت بود که مذهب مسیح نیز داشت . پس از وصول با آلاشاغ گیخاتو در یکشنبه ۲۳ رجب ۶۹۰ بتخت ایلخانان نشست و پس از طی مراسم جشن و عیش و نوش امرائی را که در اواخر عهد ارغون و قبل از جلوس او راه خلاف رفته بودند سیاست کرد و مشاغل محوئه بایشانرا بامر ای دیگر سپرد و از میان ایشان فقط طوغان را باولاد یکی از امرا که بسعی او بقتل رسیده بود سپرد تا بقصاص پدر کشتندش سپس آتبارچی پسر منگو تیمور را باداره امور خراسان فرستاد و سنگتور نوین را بنیابت سلطنت و تعهد امور لشکری و کشوری تعیین کرد .

سلطنت گیخاتو و جلوس او مقارن شد با شورش جمعی از ترکمانان و یونانیان بلاد روم بر لشکریان مغول مقیم آنجا و لزوم لشکر کشی ایلخان بآن سر زمین . گیخاتو در ۴ رمضان ۶۹۰ ببلااد روم رفت و بکمک گرجیان سرکشان را سرکوبی و مطیع کرد و در جمادی الاخری سال ۶۹۱ مظفر و منصور بایران برگشت .

در مدّت غیبت ایلخان که قریب ده ماه طول کشید چون گیخاتو مجالی جهت استقرار خود نیافته و مخالفین را کاملاً سر جای خود نشانده بود امرا بانشار اخبار کذب راجع بشکست او از رومیان انتشار دادند و انبارچی حکمران جدید خراسان بخيال سلطنت افتاد و مملکت نیز در نتیجه بی تجربگی سنگتور نوین و ظلم مأمورین و ایلچیان رو بخرابی گذاشت ولی در این اثنا خبر فتح گیخاتو و مراجعت او بایران رسید و سنگتور امیر طغاجار را که یکی از انتشار دهندگان اخبار جعلی بود بانایب او خواجه صدر الدین احمد زنجانی دستگیر نمود و ایشان را بخدمت گیخاتو آورد ولی گیخاتو که مردی سلیم النفس بود بر امیر طغاجار و خواجه صدر الدین بخشود و مورد عنایت و اکرامشان قرار داد .

در مراجعت از روم گیخاتو که در اثنای مسافرت مریض شده بود ناتوان تر شد و مرضش شدت یافت . علما و ائمه اسلام و جاثلیقان عیسوی و علمای یهود را برای طلب شفا و بقای عمر ایلخان احضار کردند و صدقات بسیار دادند تا از آن مرض نجات یافت و ایلخان بتادی این تجدید سلامت جشن مفصل گرفت و مدّت يك ماه بعیش و عشرت نشست . ذخایر و نفایسی را که ارغونخان و سعدالدوله بزحمت و زجر و آزار مردم گرد آورده بودند بین شاهزادگان و خواتین مغول توزیع نمود و برلیغها بازاد

کردن محبوسین صادر کرد و علما و سادات و ائمهٔ دین را از پرداخت مالیات معاف داشت و این اقدامات اگرچه بظاهر کمال نیک نفسی و بخشش و بخشایش او را میرساند ولی در باطن اساس دولت او را بواسطهٔ تهی ماندن خزانة و نکس عایدات منهدم کرد و بالمآل ببدبختی مردم منتهی گردید.

وزارت صدر جهان زنجانی - پس از انجام مراسم عیث و نوش گیختو امیر آق بوقا را بسمت امیر الامرائی انتخاب نمود و امر داد که سنگتورنویان و طغاجار زیر دست او باشند و خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی را که در سال ۶۷۹ با مجدالملک یزدی بر ضد خاندان جوینی همدست شده و پس از آن همواره در حکومت فارس و مهمات دیگر از امیر طغاجار نیابت میکرد بصاحب دیوانی کمال ممالک و وزارت خود برگزید و او را لقب صدر جهان داد و باو اختیارات کامل عطا کرد و امرا و شاهزادگان انتصاب صدر جهان را بخوشی پذیرفتند و خواجه صدرالدین صاحب اختیار مطلق و شخص اول ممالک ایلیخانی گردید او و برادر خود قُصَبُ الدین را که بعدها قُصَبُ جهان لقب یافت و سابقاً در خراسان در خدمت شاهزاده انبارچی بخدمت اشتغال داشت بمنصب قاضی القضااتی ممالک ایلیخانی منصوب نمود.

در ذی القعدة سال ۶۹۲ جمعی از مأمورین مالیّه بسعایت صدر جهان برخاستند و بسع ایلیخان رساندند که او بیشتر اموال دیوانی را شخصاً بتصرف میگیرد و مواجب و مستمری و علوفهٔ لشکر و اردو را نمیرساند و از هشتاد تومان که مالیات تبریز و اعمال آن است بیش از سی تومان آنرا بحوالهٔ شخصی و قروض خود میپردازد. این تقریرات اگرچه قسمت عمدهٔ آن حقیقت داشت مورد قبول ایلیخان واقع نشد و گیختو صدر جهان را از سعایت مأمورین زیر دست خود مطلع کرد و ایشانرا باو سپرد. صدر جهان هم پس از مختصر سیاستی آن جماعت را عفو کرد و عذر ایشانرا پذیرفت.

گیختو خان بعد از این یرلیغی صادر کرد که از کنار جیحون تا حد مصر عموم امرا و حکام و عمال و منشیان معزول باشند و همه خود را مطیع امر صدر جهان بدانند تا او هر که را بهر کاری که میخواهد بگمارد و شاهزادگان و خواتین بی دستور صدر جهان بیهیچکس مواجب و اقطاعی ندهند و این التفات ایلیخان در حق صدر جهان بیش از پیش دست او را در کارها باز کرد و بر شوکت و قدرت او افزود.

قائمی اطلاعاتی داشت خود را بصدر جهان نزدیک کرد و مشاور او گردید و بصدر جهان پیشنهاد نمود که بجای زر و سیم رایج بوضع چین پول کاغذی چاو را در ممالک ایلخانی نیز رایج و بحرانی را که پیش آمده باین شکل مرتفع سازند.

طرح پیشنهادی عزالدین مقبول طبع صدر جهان و گیخاتو اقتاد و با وجود مخالفت سنگتور نویان، صدر جهان با مشاوره با یولاد چینگ سانگ سفیر قاآن بتهیه چاو و رایج کردن آن بجای پول طلا و نقره تصمیم گرفت و برلیغی بتاریخ جمادی الاخری سال ۶۹۳ از طرف ایلخان صادر شد که از آن تاریخ ببعد هیچکس بازر و سیم معامله نکند و بافت پارچه‌های زربفت جز آنچه اختصاص بایلخان و شاهزادگان دارد و ساخت ظروف زرین و سیمین و هر عملی که موجب صرف زر و سیم شود موقوف باشد و برای تهیه و روان کردن چاو بهر یک از بلاد امیری از امرای بزرگ فرستاده شد و برای این کار در هر شهری اداره و دستگاهی باسم چاوخانه ایجاد گردید، از آن جمله در تبریز امیر طغاجار و آق بوقا و صدر جهان بترتیب چاو مشغول شدند و پولی کاغذی با صرف مخارج گزاف تهیه نموده مردم را بچسب و عنف بقبول آن واداشتند.

چاو عهد گیخاتو که در ابتدا آنرا چاو مبارک خواندند قطعه کاغذی بود بشکل مربع مستطیل که دور آن بخط حتمائی کلماتی و بر بالای آن از دو طرف شهادتین نوشته شده بود، قدری پائین تر از آن کلمه ایرنجین ثورجی لقب مغولی گیخاتو و در میانه دایره ای کشیده و از نیم درهم تا ده دینار مبلغ آن قید شده و این عبارت بر روی آن مسطور بود:

« پادشاه جهان در تاریخ سنه ۶۹۳ این چاو مبارک را در ممالک روانه گردانید تغییر و تبدیل کنندگان را بازن و فرزند بیاسار سائیده مال او را جهت دیوان بردارند. »
« چاونامه بشیراز آوردند بغایت مضول، زبنة تقریرات آنکه چون چاو مبارک در عوض زر مانند اشک مهجوران جاری شود فقر و فاقه و ضرر و مسکنت از میان خلائق مرتفع گردد و غلات و حبوب رخص پذیرد و غنی و فقیر در درجه تساوی گیرد و شعرا و افاضل عصر در مدح آن بر حسب قیلان خاطر پادشاه و صاحب دیوان نتایج فکر خود باظهار رسانیدند. نمودار را این بیت از قطعه یکی از افاضل نیت کرده شد: چاو اگر در جهان روان گردد رونق ملک جاودان گردد، و چون حکم رفته بود تا تمامت ارباب حیرت که زر و نقره در انواع صناعات خود استعمال میکنند تارک شوند ایشان را از چاوخانه مبارک متدارک کردند و بر حسب استحقاق حکام ملک مواجب و ادرارات مرتب و موظف گردانند و هرگاه که چاو سمت اندراس گیرد بازر چاوخانه برند و هرده

دینار را نه دینار چاو مجدد ستانند و ثنچار چار ملک فارس را که مسافران و مجتازان بلاد یاغی اند از خزانه زر پنهند و چو ایشان بستانند مادام که در این باب طریق اختیار مرعی افتد، و اجازت و جواز ایشان مقدر بوقوف اُواب و اُنظار دیوان باشد .

(تاریخ و صاف ص ۲۷۳)

در تاریخ شوال سال ۶۹۳ (۱) اول مرتبه سوار در تبریز منتشر گردید و انتشار آن در همان قدم اول بمشکلات بزرگ بر خورد چه مردم از قبول آن امتناع کردند و چون مجبور بپذیرفتن آن بودند جمعی از شهر مهاجرت نمودند و بقیه دکاکین خود را بستند تا اجناس خود را در مقابل چاوی که خالی از برنج و حبوبات میباشد از دست ندهند و این مسئله سد باب معاملات کرد و در تبریز مردم سر بشویش برداشتند و بطعن و لعن و اذعین آن پرداختند و در حدود برآمدند و عزالدین مظفر مؤسس آنها بقتل رسانند و در شیراز نیز همین حال بروز کرد و شکایت مردم از هر طرف بلند شد. امرا و صدر جهان بکیخانو فهمانند که اگر این حال دوام داشت بیم آن میرود که عواقبی وخیم از آن ناشی شود و شورش مردم بابتالاب دلی «ببال» دردد. کیخانو برایی دائر بنسخ چاو صادر نمود و مردم از این بابت آسوده خاطر گردیدند و یون کاغنی مزبور را که باعث زحمت عمومی شده و یاتی زشت از خود در خاطرها گذاشته بود چاو نامبارک خواندند. و صدر جهان بآلب چاویان معرفی شد.

« آذینه بیست و هفتم شعبان آخوفا و طناچار و صدرالدین و تماچی ایاق بجهت اجراء چاو بجانب تبریز روان شدند و نوزدهم رمضان آنجا رسیدند و پران رسانیدند و چاو بسیار ترتیب کردند و روز شنبه نوزدهم شوال ۶۹۳ (۱) در شهر تبریز چاو بیرون آوردند و روان کردند و فرمان چنان بود که هر آفریده ای ستاند او را بیاسا رسانند. یک هفته از بیم شمشیر می ستاند اما بعضی آن زیادت چیزی بکسی نمیدادند و بیشتر مردم تبریز از راه اضداد از سفر اخبار کردند و اقبشه و اغذیه از روی بازار برگرفتند چنانچ هیچ چیز یافت نمود و مردم بجهت میوه خوردن پناه بیانها دادند و شهری چنان انبوه از مردم خالی شد بکلی. و رنود و اوباش هر را در توجه می یافتند برهنه میکردند و کاروان از آنجا منقطع میشد و رنود شب بسر کوچها، بیع همین کردندی و اگر مسکینی خرواری غله یا سبزی میوه بجات بدست آورده بودی تا بانه برد آنرا از وی میستند و اگر مانع شدی کفندی بفروش و پناه آن چاو مبارک بستن و بنمای که از کجا خریدی بر جمله خلق در آن گرفتار شده بودند و مسکینان دست بدعا برداشته اتفاقا روزی کیخانو در بازار میکشست دگانها را خالی دید موجب آن برید صدرالدین گفت شرف الدین لا کوشی که مقدم

اینجاست ندانند و اهل تبریز را عادت آنست که در عزاء بزرگان از بازار برخیزند و جمله در جامع بر قطب‌الدین [یعنی قطب جهان برادر صدر جهان] غوغائی عظیم کردند تا رخصت یافتند در گوشه‌ها طعمه بزر میفروختند و بار خلقی را بدان پناه بگشتند و معاملات و نمناها بکلی بر افتاد. روزی درویشی بر سر بازار عنان صدر الدین بگرفت و گفت: بوی جگر سوخته عالم بگرفت گرنشیدی زهی دهانگی که تراست، صدر الدین بتأثیر آن سخن باتفاق نوکران بعد خراب البصره یرلیغ حاصل کرد که معاملات بزرگ کنند. بدان سبب مردم دایر شدند و ظاهراً معاملات بزرگ میکردند و بدان واسطه روی بشهر نهادند و بانسک زمان باز معور شد و عاقبت الامر کار چاو بجائی نرسید و ترك آن گرفتند و خلائق از آن زحمت خلاص یافتند.

«جامع الثوار بیخ رشیدی، خطی»

قتل گیخاتو در ۶۹۸ - گیخاتو علاوه بر ضعف نفس و اسراف و تبذیر مردی

شرابخوار و عیاش و فاسق بود و در مدت سلطنت کوتاه خود بر اثر تعرض بمرض و ناموس مردم همه را از خود رنجاند و امرا و بزرگان و شاهزادگان از دست بیعدالتیها و دست درزیهای او بجان آمدند و از ایشان بایدو اشول پسر طرغای و نواده هولاکو که بر بغداد و عراق حکومت داشت بیش از همه طالب زوال دولت گیخاتو و گرفتن مقام او بود و جمعی نیز از امراء او را باین قصد تشویق میکردند.

گیخاتو در اواخر سلطنت خود در آلتاغ در مجلس عشرتی در حال مستی بر بایدو بنمندی خشم آید و او را دشنام داد و چون صبح شد از کرده پشیمان گردید و باستمالت بایدو پرداخت، بایدو بظاهر انکار کدورت کرد و عازم بغداد شد ولی باطناً با امرا قرار گذاشت که سال دیگر که از مقر حکمرانی خود بازرد می آید بدستیاری ایشان کار گیخاتو را بسازد و تخت ایلخانی را از وجود او ببرد.

گیخاتو از این قرارداد اطلاع یافت و بیشتر امرای همدست را دستگیر نمود و هر چند بعضی از خواص او را بقتل ایشان خواندند زیرا بار نرفت و رای امیر طغاجار را که در باطن با آن جماعت شریک بود در حبس توطئه کنندگان و احضار بایدو پذیرفت تا با حضور او مطالب تحقیق و پس از تحقیق از بدخواهان کینه خواسته شود. امیر طغاجار که از طرف گیخاتو مأمور محافظت امرای یانگی شده بود پنهانی رسولی پیش بایدو فرستاد و باو پیغم داد که با قشون خود بعزم جنگ بطرف اردو حرکت کند و او نیز پس از انجام کار گیخاتو در موقع رسیدن لشکر بان بایدو با جمیع امرای مقید بخدمت او بشتابد.

پس از وصول خبر حرکت لشکر بایدو گیخاتو و صدر جهان بعد از قرض گرفتن مبلغی پول از این و آن لشکریانی تهیه دیده ۵۰۰۰ نفر از ایشانرا بعنوان مقدمه از راه همدان و دو تومان (۲۰،۰۰۰ نفر) دیگر را بسرداری آقبوقا و طغاجار در عقب از عتده فرستادند و خود ایلخان هم در سوم جمادی الاولی سال ۶۹۴ از آلاتاغ پتبریز آمد. مقدمه لشکریان ایلخان با قشون بایدو جنگیدند و مقداری از ایشانرا کشته در انتظار کمک توقف کردند. لشکریان طغاجار بدعوت او علم طغیان برداشتند و طغاجار علناً خود را حامی بایدو خواند و از امر آقبوقا سر پیچید، عساکر آقبوقا هم جانب او را گرفتند و آقبوقا با چند تن از موافقین پدش ایلخان گریخت و چون این خبر منتشر شد لشکریان از دور گیخاتو متفرق گردیدند و امرای محبوبس با امر طغاجار آزاد گشتند و گیخاتو بموغان گریخت و در آنجا بدست امرای یاغی گرفتار و در روز پنجشنبه ششم جمادی الاولی سال ۶۹۴ بقتل رسید.

سلطنت بایدو خان

(جمادی الاولی ۶۹۴ - ذی القعدة ۶۹۴)

بعد از قتل گیخاتو خان امیر طغاجار و امرای دیگر بایدو را بایلخان بر گردیدند و او در جمادی الاولی سال ۶۹۴ در نزدیکی همدان بجای گیخاتو نشست و پس از کشتن جمعی از خواص گیخاتو و اجرای مراسم عیش و عشرت بر لیغهایی بهمراهی ایلچیان با طرف مملکت فرستاد که چون گیخاتو در مملکتنداری راه غفلت میرفت و یاسای چنگیز را مراعات نمیکرد با اتفاق آقا و اینی و خواتین و امرا او را برداشتیم و مقرر کردیم که خیرات و وظایفی که پدران ما برقرار نموده بودند باهل استحقاق برسانند و اوقاف اسلامی را از مالیات معاف دارند. سپس امیر طغاجار را با امیر الامرائی و تعهد امور اشکری منصوب نمود و جمال الدین دشجردانی را وزیر خود قرار داد و جمال الدین عنوا صاحب دیوانی را بوزارت مبتدل کرد. سپس بایدو حکومت و اداره هریک از ممالک را مانند عهد اباقا بیلی از امرا و شاهزادگان سپرد و از آن جمله بلاد روم را بعهده طغاجار و کذات و خواجه صدر الدین احمد زنجانی یعنی صدر جهان چاوینان را نیز بنیابت او منصوب نمود.

طغیان غازان - در موقع چلوس گیخاتو چنانکه گفتیم یعنی در سال ۶۹۰ غازان

که از امیر نوروز شکست یافته و در سمنان بود چون خبر فوت ارغون و جلوس گیخاتو را شنید بدعاوند آمد و یکی از امرای خود را پیش گیخاتو فرستاده اوضاع بد خراسان را با اطلاع او رساند و از ایلخان جدید کمک طلبید. گیخاتو هم شاهزاده انبارچی و جمعی دیگر از امرای او بمدد غازان فرستاد و خراسان در نتیجه آمدن ایشان امن شد. در سال ۶۹۲ غازان برای اطلاع دادن اوضاع خراسان و ملاقات گیخاتو از خراسان عازم آذربایجان گردید ولی چون گیخاتو آمدن او را بار دو صلاح خود نمیدانست جمعی از امرای او بجلوی او فرستاد و ایشان غازان را بخراسان برگرداندند و او بشرحیکه دیدیم در اواخر سال ۶۹۳ امیر نوروز را شکست داد و امیر نوروز چندی بعد بخدمت غازان آمده طلب عفو کرد و بار دیگر از ملازمان او گردید.

بعد از وصول خبر قتل گیخاتو و جلوس بایدو، غازان ابتدا این پیش آمد را بظاهر چندان مورد اعتنا قرار نداد و امیر نوروز را با اختیار کامل مانند پدر خود ارغون آقا بحکومت خراسان برقرار نمود و خود سرگرم شکار شد در این اثنا جماعتی از لشکریان گیخاتو که در مازندران اقامت داشتند بیناه او آمدند و غازان پس از مشورت با امیر نوروز بیایدو پیغام داد که شخصاً عازم ملاقات اوست و از خراسان بطرف دامغان حرکت کرد.

غازان ابتدا خیال جنگ با بایدو را نداشت و بهمین جهت بیش از ۶۰۰۰ نفر همراه او نبود ولی امیر نوروز باو فهماند که امرای بایدو چون از سطوت و قدرت او بیم دارند بایدو را که مردی ضعیف النفس است بایلخانی برداشته اند تا مطابق میل خود چرخ امور مملکتی را بگردانند و باو دستور داد که فرستادگانی پیش بایدو فرستاده تقاضای ملاقات خصوصی بنماید و نیات حسنه و خیر خواهی خود را باو پیغام دهد و باو خاطر نشان کند که چون در پاسانی جنگیزی قتل شاهزادگان خاندان سلطنتی بنسبت غیر ایشان حرام و قاتل مستوجب عقوبت است بایدو باید قاتلین گیخاتو را دستگیر و بسزای حرکت زشتی که مرتکب شده اند برساند.

فرستادگان غازان در نزدیکی قزوین با رسولانی که از جانب بایدو عازم خدمت غا ان بودند مصادف شدند و ایشان از طرف ایلخان مأمور بودند که بغازان بگویند که بایدو مایل بایلخانی نبوده ولی چون در موقع قتل گیخاتو غازان در اردو حضور نداشته

امرا و خوانین و نوینان برای جلوگیری از هرج و مرج اورا متفقاً باین مقام اختیار کرده اند؛ در این صورت صلاح غازان در این است که بیهوده سپاهیان خود را فرسوده نکنند و بخراسان برگردد.

غازان که جمعیت زیادی همراه خود نداشت مصمم بر گشت شد ولی امیر نوروز او را از این حرکت منع نمود و گفت که چون تركه مقدر است بهتر آنست که مرد جان خود را با تحصیل افتخار و معاوضه نماید و بنیکنامی عمر را بیابان رساند غازان بر اثر ترغیب امیر نوروز دل بدربار زد و ۶۰۰۰ نفر سپاهیان خود را هابیدن سران سپاه خویش تقسیم نمود و در صورت فتح و پایداری بهر يك از ایشان تسلیم حکومت یکی از ولایات ایلخانی را وعده داد و با قوت قلب بطرف آذربایجان حرکت کرد. بایدو در هشت رود آذربایجان خیر حرکت غازان را بقصد قتال شنید و چاره‌ای جز آن ندید که طعناچار و امرای دیگر را بعجله با اردوئی بجلو گیری او بفرستد.

اردوی طرفین در پنجشنبه ۵ رجب سال ۶۹۴ در نواحی فرغانه شره نزدیکی رود خانه قریه شیر گران (۱) با یکدیگر مقابله کردند و چون بایدو آثار شکست را در جبهه سران سپاهی خود خواند بغازان پیغام داد که خوب است صلح کنیم و بیش از این ما بین ما دو تن که از یک خاندانیم کشتار نشود غازان این پیشنهاد را پذیرفت و قرار شد که او و بایدو بی واسطه غیر ملاقات کنند و مطالب خود را مستقیماً بیکدیگر بگویند.

در ساعت مقرر غازان و بایدو هر کدام با جمعیتی از سپاهیان و امرا بملاقات هم ستافتند و یکدیگر را در آغوش کشیده وعده دادند که بعد ها بلمشکر کشی اقدام نکنند و بیعت مقول کاسه گرفتند و مقداری طلا در شراب حل کرده غازان و بایدو و جمیع امرا از آن نوشیدند جز امیر نوروز که بعلمت ایمان باسلام از نوشیدن آن عذر خواست. در این ملاقات چنین مقرر شد که بایدو کرمان و عراق و فارس را که در عهد ارغونخان ضمیمه قلمرو او بوده بسرش غازان وا گذارد و مائة و ربین عابدات املاک آن ممالک را بخزانة غازان ارسال دارند و روز بعد بایدو مجدداً تاج گذاری آید و بوسیله جشن و شادی عظیمی رفیع غائله بعموم اعلام گردد.

(۱) در مغرب سر حشمة رود قزل اوزن جزء ولایت مراغه

یا وجود این قرار داد لشکریان و امرای طرفین هیچکدام آسوده خاطر نبودند و مترصد آنکه خصم را غافل گیر نموده کار را یکسره کنند و از این حال که معلوم بود مآلی ثابت ندارد بیرون آیند.

هنگامیکه غازان و بایدو بترتیب تقسیم ممالک بین خود اشتغال داشتند جماعتی از لشکریان مقیم بغداد و موغان بکمک بایدو رسیدند و امرای او این بیش آمد را موقعی مناسب جهت حمله بغازان و یاران او پنداشتند و بایدو را باین قصد تحریک کردند ولی او زیر بار این تکلیف خائنه نرفت و غازان چون از کثرت لشکر بایدو هراس داشت مصمم بزگشت شبانه بطرف خراسان شد و هر قدر بایدو سعی کرد که او را بمیهمانی دیگری بپذیرد بمصلحت دید میر نوروز برای ملاقات بهانه تراشیده شبانه از راه دره قزل اوزن خود را بزنجان رساند و امیر نوروز و بعضی دیگر از سران سباهی خود را جهت گرفتن فرمان حکومت عراق و فارس در اردوی بایدو گذاشت و از راه رسولی پیش بایدو فرستاد و پیغام داد که چون امرای ایلخانان آغاز عصیان نموده بودند او بی اجاره بایدو مراجعت کرده و چون میل دارد که همواره طریق مسالمت مفتوح ماند ایلخان باید چنانکه تعهد نموده بزودی فرمان حکومت ولایت متعلق بارتوئخان را همراه امیر نوروز بفرستد بایدو در جواب غازان اظهار تواضع کرد و امر داد که حاصل مالک فارس را بخزبه او بفرستند ولی امیر نوروز و امرای دیگر غازان را اجاره مراجعت نداد و با ایشان بولایت سروآز (محل سلطنت حاکم) آمد و آن جماعت را محبوس کرد و معرض انواع تهدید قرار داد ولی با هیچ نوع تهدید و تطمیع نتوانست دل ایشان را از غازان برگرداند بلکه برخلاف امیر نوروز و امرای دیگر غازانی با امیر طغاجار که امتحانات بسیار بد از سستی عهد خود نسبت بمخدومین خویش داده بود در حقیقه ساختند که بساط سلطنت بسورا با اتفاق بر چینند و معاً بمخدمتگزاری غازان و در رساندن او بسالطنت کمر همت بیندند. طغاجار بسهولت این تکلیف را پذیرفت و امیر نوروز بکر پیش بایدو قسم یاد کرد که اگر ایلخان او را رخصت مراجعت دهد غازان را دست بسته بمخدمت او بیاورد. بایدو پذیرفت و امیر نوروز نجات یافته بسرعت خود را بمخدمت غازان رساند و شرح واقعه و مواضعه با طغاجار را باطلاع او رساند.

اسلام آوردن غازان - غازان که تربیت یافته دست امیر نوروز بن ارغون آقا

بود بر اثر تشویقهای متوالی او باسلام تمایل پیدا کرد مخصوصاً چون میخواست بر بایندو و امرای مقتدر او ظفر یابد و در این راه یارانی داشته باشد امیر نوروز باو فهماند که اگر قبول اسلام کند جمیع مسلمین جانب او را خواهند گرفت و قدرت او مضاعف خواهد گردید.

در شورائی که غازان با حضور امیر نورو ز برپا کرده بود امیر نوروز گفت که منجمین و علما و اهل زهد و ورع چنین پیشگوئی کرده اند که در حدود ۶۹۰ سلطانی قیام خواهد کرد که اسلام در کنف حمایت او رونق بیشین خود را از سر خواهد گرفت و رعایای او قرین امن و رفاه خواهند شد و دوات او بطول دوام مقرون خواهد بود، اگر غازان قبول اسلام کند بسالطنت ایران برقرار خواهد شد و مسلمین در سایه دولت او از حال نکبت و عذبات خلاص یافته از ننگ تبعیت کفار تاتار خواهند آسود و خداوند بیاداش این امر خیر لشکریان او را نصرت و ظفر خواهد بخشید.

این بیانات در مزاج غازان مؤثر افتاد و چون سابقاً هم با امیر نوروز در قبول اسلام وعده داده بود مصمم شد که بعهد خود وفا کند و بهمین نیت در چهارم شعبان سال ۶۹۴ در لاردهماوند غسل کرده جامه ای نویوشید و بردست شیخ صدرالدین ابراهیم پسر عارف معروف شیخ سیدالدین محمد بن حثویه جوینی که یکی از دختران عظام ملک جوینی را در عقد خود داشت اسلام آورد و بیبروی از او قریب صد هزار نفر از مغول اسلام آوردند و غازان از این تاریخ بنام محمود خوانده شد.

محمود غازان که سابقاً کیش بودائی داشت بشادی تشریف باسلام علما و ائمه دین و شیوخ و سادات را مال بسیار بخشید و بزیارت مساجد و اماکن مقدسه رفت و ایلچیان برای ابلاغ این امر بخراسان و عراق فرستاد و غالباً علما و سادات را در اردوی خود نگاه میداشت و با ایشان غذا میخورد، ایام رمضان را روزه میگرفت و در اقامه مراسم دین حنیف جهد بسیار بخرج میداد.

اگر چه اسلام غازان در ابتدا بیشتر بمصلحت و برای رعایت جانب سیاست بود ولی بتدریج مفید این فایده بزرگ گردید که عموم عمال و کفایه و رجال مسلمان که ارعهد سلطان احمد و زوال دوات خاندان جوینی ار کنار دور شده و بر اثر نفوذ متعصبین تاتار و عیسوی و یهود زمام اداره امور را از کف فرو گذاشته بودند بار دیگر

بر سر کار آمدند و رقابت دو عنصر مسلمان و ایرانی از یکطرف و تاتار و عیسوی از طرف دیگر که از عهد هولاگو بیعد تغییرات بسیار بخود دیده بود بالاخره بغلبه سیاست عنصر مسلمان و ایرانی منتهی گردید و ایلخانان ایران نه تنها قبول اسلام کردند بلکه در عهد جانشینان آنان چنانکه خواهیم دید بتشیع که مذهب غالب ایرانیها بود گرویدند و از مروجین آداب اسلامی گردیدند.

قتل بایدو خان در ۶۹۴ - در اواخر سال ۶۹۴ غازان اطلاع یافت که

مأمورین فارس با وجود حکم بایدو از پرداخت عایدات آن مملکت بایلچیان او استنکاف دارند. این واقعه موجب تحریک غضب غازان و تصمیم او در یورش بآذربایجان گردید و چون از خرابی کار بایدو و مخالفت باطنی امرا با او اطلاع داشت در این خیال جاهد تر شد.

خواجه صدرالدین زنجانی که بایدو او را از صدارت خلع و مقام او را بخواجه جمال الدین دستجردانی داده و بنیابت طغاجار مأمور بلاد روم کرده بود از این پیش آمد ناگوار خشمناک بود و بیوسته عزم داشت که انتقام این حرکت را از بایدو بگیرد چون احوال ایلخان را مختل و دل مخدوم خود طغاجار را بغازان متمایل دید با طغاجار بمساعدت با غازان دست یکی کرد و محرمانه بغازان پیغام فرستاد که اگر غازان بآذربایجان حرکت کند غالب امرای مقتدر جانب او را خواهند گرفت و کار بایدو را خواهند ساخت و خود نیز در ۷ شوال ۶۹۴ در گیلان باردوی غازان بیوست و پس از آنکه غازان باو وعده صدارت داد امیر نوروز را با عده ای سپاهی بر داشته بعنوان مقدمه قشون غازی در جمعه ۱۵ شوال غازه آذربایجان شدند و غازان نیز در عقب ایشان حرکت کرد.

با رسیدن امیر نوروز طغاجار و امرای دیگر بایدو که باطناً بغازان گرویده بودند از ایلخان روگرداند و چون بایدو از این واقعه خیر یافت از کنار قزل اوزن که محل اردوی او بود باوجان و مرند و از آنجا بطرف گرجستان گریخت ولی امیر نوروز سرعت بخرج داده بایدو را در نزدیکی انجوان گرفت و او را پیش غازان

که در این ایام در اوجان بود فرستاد و غازان بایدو را در ۲۳ ذی القعدة سال ۶۹۴
بقتل رساند.

بایدو مدت هشت ماه سلطنت کرد و با اینکه مثل گیخاتو عیاش و فاسق نبود
بعلت ضعف نفس و نفوذ امرای مغرض خائن نتوانست کاری از پیش ببرد. کیش عیسوی
داشت و در احیای آداب این مذهب میکوشید ولی نسبت بمذهب اسلام هم بد بین
نبود و برای دلجوئی مسلمین پسر خود را بادای نماز با ایشان میفرستاد.

فصل هفتم

ایلخانان ایران (بقیه)

از تاریخ جلوس غازان تا انقراض سلسله ایلخانان ایران آئین اسلام مذهب رسمی دولت و حکومت ایلخانان بر اساس شرع و آداب اسلامی مبتنی گردید و اطاعتی که تا این تاریخ ایلخانان ایران نسبت بقا آن خانبالغ داشتند از میان رفت و بتدریج رابطه بین خانبالغ و دربار ایلخانی مقطوع گردید.

غازان در حومه پایتخت خود تبریز ائمه خیره از قبیل مسجد و رباط و مدارس زیاد بنا کرد و با اندازه ای در احترام مقام منتسبین بخاندان رسول و اهل علم کوشید که در عهد او عمال دیوانی در فرمانهای دولتی گاهی اسامی سادات را بر اسم ایلخان و شاهزادگان مقدم مینوشتند و عمامه را جزء ملبوس رسمی دربار قرار دادند و این مراسم از طرف جا نشینان غازان رعایت گردید و این جمله از مسائلی است که وضع سلطنت و تمدن و آداب ایام حکمدراری ایلخانان اخیر را از عهد غازانخان ببعد با دوره حکومت ایلخانان ما قبل او مشخص مینماید.

سلطنت سلطان محمود غازانخان

(۶۹۴ - ۷۰۲)

غازان در ۱۰ ذی الحجّه سال ۶۹۴ با جلال تمام وارد تبریز شد و خواجه صدر الدین زنجانی که در این ایام قدرتی فوق العاده حاصل کرده بود با استقبال او شتافت و در عقب او بسیاری از سادات و علما و ائمه آن شهر بجلوی غازان از تبریز بیرون رفتند و در آخر سال ۶۹۴ که مصادف با روز نودوز میشد غازان در آن شهر بمقام ایلخانی جلوس نمود و وارث تاج و تخت و مملکت هولاکو گردید.

اول یرلیغی که بدست ارغون در همان روز جلوس صادر شد فرمانی بود دایر بوجوب قبول مذهب اسلام برای مغول و اجرای آداب دینی و رعایت جانب عدالت و منع امرا و اکابر از ظلم بزیر دستان.

در سراسر ممالک ایلخانی بامر غازان کلیساها و معابد یهود و بتخانههای بودائی

و آتشگاههای زردشتی را ویران کردند و در تبریز بت های کفار و مشرکین را در هم شکسته قطعات آنها را در کوزه ها گردانند و کلیساهای را بمسجد تبدیل نمودند. در این ایام عیسویان جز با علامت زنار یا وصله ای بر لباس خود نمیتوانستند در معابر ظاهر شوند و یهود نیز برای تمیز از مسلمین لاهی مخصوص بر سر میگذاشتند در بغداد و تبریز مردم مسلمان که از عیسویان اهانت های بسیار دیده بودند بایشان صدمات بسیار زدند و در بغداد که عده مسیحیان بیشتر بود این عمل زیاد تر شدت یافت بحدی که از آن طایفه کسی جرأت خارج شدن از منزل خود نداشت فقط زنان ایشان چون از زنان مسلمان از جهت لباس امتیازی نداشتند برای داد و ستد بیرون میآمدند و اگر کسی ایشانرا میشناخت بآزار و دشنام آنان می پرداخت و همین حال را داشتند یهود و مغولان بودائی. مخصوصاً مغول که در عهد ایلخانان سابق محترم مشاغل مهمه بودند از این پیش آمد توهین آمیز سخت ناراضی بودند و چون چاره نداشتند ظاهراً قبول اسلام میکردند و ای در باطن بهمان کیش قدیم آدائی باقی بودند.

بعد از چندی غازان فرهانی دیگر بدست مأمورینی مخصوص ببلاد اطراف فرستاد که کلیساهای و صومعه هارا ویران کنند و این اجازه فرستی بدست جماعتی نفع برست معرض داد که باین بهانه از مردم غیر مسلمان پولها بگیرند و معابد ایشانرا خراب کرده تقایس آنها را بغارت ببرند و این کار در اریل و موصل و بغداد و مراغه و بلاد ارمنستان بشدت تعقیب شد و در این ضمن مخصوصاً بعیسویان صدمات بسیار وارد گردید.

غازان بعد از اقامت مختصری در تبریز بقراباغ (ارمان) رفت و در آنجا قوز بلتائی تشکیل داده از شاهزادگان و نوینان و خوانین مغول بسططنت خود موچلسکا گرفت و بار دیگر جلوس کرد و عنوان سلطان اختیار نمود و برسم مغول جشن بزرگی ترتیب داد سپس از امیر نوروز خواست که از ایلخان چیزی بخواهد امیر نوروز زانو بر زمین زده درخواست کرد که سلطان امر دهد که از این بیعد در آتشفغانها ده تا آن تاریخ بشکل مربع بود و بشکل مستدیر مبدل گردید کلمه شهادتین نوشته شود، غازان نیز پذیرفت و مقرر شد که بعدها در ابتدای فرمانها و مکتوبها بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند و در سگه هائی که بنام سلطان محمود غازان ضرب میشود همین نکته را رعایت نمایند و برسم خلفای عباسی نام خلفای اربعه راشدین را بر آنها نقش کنند.

در همین قوریلتهای غازانخان، خواجه صدرالدین احمد خالیدی چاویان زنجانی را بوزارت یعنی صاحبدیوانی و شرفالدین سمنانی را بسمت ارفع پیشکچی یعنی ریاست دیوان تمغا و امیر نوروز را بمنصب امیرالامرائی تعیین نمود و کمی بعد طغاجارنویان را هم برای دور داشتن از اردو و جلوگیری از دخالتهای احتمالی او بسرداری اردوی مقیم بلاد روم فرستاد و چندی بعد یکنفر ایلچی بدنبال او فرستاد و امر داد او را کشتند سپس برکوبی شاهزادگان مخالف خود پرداخت از آنجمله پسر ارشد گیخاتو یعنی آلاقرنگ را دستگیر کرده بقتل رساند و توکان پسر بایدو را که در گرجستان قدرتی بهم رسانده بود از میان برداشت و امرائی را که در قتل گیخاتو سعی نموده بودند از دم تیغ گذراند.

در ماه صفر سال ۶۹۵ خیر رسید که مغولان ماوراءالنهر که در این تاریخ در تحت امر اوجای پسر براق خان بودند از انقلابات خراسان و نبودن قوائی در آنجا استفاده کرده پس از عبور از جیحون بآن مملکت حمله ور شده اند و تامازندران پیش تاخته . غازانخان امر داد که از جمیع نقاط لشکر عازم بلاد شرقی شود و امیر نوروز را بفرماندهی ایشان معین کرد ولی چون در مدتی کمتر از یک سال سه بار تخت ایلخانی دستخوش تغییر شده و لشکریان مختلف از مردم و جوه بسیار گرفته بودند خزانه جهت پرداخت حقوق قشون جدید و جوی نداشت . امیر نوروز در تبریز بزحمت چندتومان زر از این و آن قرض کرد و بجنگ لشکریان اوجای عازم شد.

مغولان تورانی از جلوی سپاهیان امیر نوروز گریختند و امیر نوروز در نزدیکی هرات بایستان رسیده در آنجا جمعی از آن طایفه را کشت و تا کنار جیحون بقیة السیف آن اردو را تعقیب کرد و بعد از آنکه خراسان را از شر تعرض آیتن خلاص نمود در هر قسمت نایبی از جانب خود نصب کرد و مظفر و منصور پیش غازان برگشت .

بعد از مراجعت از خراسان امیر نوروز خواجه صدرالدین زنجانی را با اتمام اینکه در اموال دیوانی بذرین اجزه تصرف میکنند و از پیش خود برلیغ و فرمان صادر مینماید از وزارت عزل کرد و جمال الدین دستجردانی را بجای او گماشت و مصالح حل و عقد امور دیوانی و تهیه سیورسات لشکر را بمعهده برادر خود حاجی بیک و صعه و اعضای فرمانهارا برادر دیگر خویش ناصرالدین سائیش وا گذاشت و باین ترتیب زمام

تمام مشاغل مهمه لشکری و کشوی را در دست خود گرفت .

طغیان بعضی از امرای غازی - چون امور خراسان بی حضور امیر نوروز

صورت انتظام نمیگرفت غاران باردیگر امر کرد که امیر نوروز با چند نفر از شاهزادگان و امرا بآن صوب حرکت کنند .

از جمله همراهان امیر نوروز یکی شاهزاده سوکای پسر یشموت و نواده هولاکو بود که با دو نفر از رؤسای لشکری یعنی ترلا و آرسلان اوغون (نواده جوجی بن چنگیز) طرح اتحاد ریخته بود . این جماعت که از اسلام امیر نوروز و غازان ناراضی بودند مصمم شدند که بهمراهی هم اساس دولت نوروزی و غازی را بر چینند و بر اثر آن بار دیگر معابد بودائی را تجدید کرده شوکت اسلام و مسلمین را در هم شکنند .

شاهزادگان سوکای و برلا که بعنوان مقدمه سپاهیان امیر نوروز اعزام خراسان شده بودند باین خیال خواستند سر راه را بر امیر نوروز بگیرند و او را بکشند و قبل از انجام این قصد رسولی پیش شاهزاده طایجو پسر منگو تیمور فرستادند و او را هم بطرف خود خواندند . طایجو ظاهرًا دعوت ایشانرا پذیرفت ولی فوراً امیر نوروز را از توطئه سوکای و برلا مخبر ساخت و نقشه امرای عاصی این بود که سوکای و برلا امیر نوروز را در خراسان بقتل برسانند و ارسال و یکی از پسران قونغزای غازی را از میان بردارند .

امیر نوروز که از قصد شیخون مخالفین آگاه شده بود شبانه خیمه خود را خالی گذاشت و در کمین نشست و پس از آنکه توطئه کنندگان بر خیمه او زدند امیر نوروز از کمین بیرون آمده بر سر ایشان تاخت و برلا کشته شد و سوکای گرفتار و بی بزودی بدست هرقداق از سرداران غازی دستگیر و مقتول شد و ارسال و یاران او هم که بقصد غاران جمع سپاه کرده بودند بزودی مغلوب گردیدند و غازان و امیر نوروز جمیع مخالفین را بدست آورده کشتند و در مدت يك ماه پنج شاهزاده وسی و هفت نفر از همدستان ایشانرا بدیار دیگر فرستادند و این انقلاب که بعنوان مخالفت با اسلام بر پا شده بود باین وضع مرتفع گردید .

در ضمن عصیان امرای غازی جمعی از دشمنان صدر جهان او را نیز بهمستی بایاغیان متهم کردند و عده ای اراعیای دیوان هم بمجرمیت صدر جهان شهادت دادند .

حکم شد که خواجه را بگیرند و پس از آزار و عذاب بسیار قرار قتل او نیز بدون محاکمه صادر گردید و دوتن را موگول کردند که او را مقید و برهنه در بیشه‌ای برده بقتل برسانند. اتفاقاً خواجه در عهد گیخانو در حق این دو موگول انعام و اکرام کرده بود. ایشان صدر جهان را تاشب در آن بیشه نگاه داشتند و بقتل او مبادرت نمودند در این اثنا امیر هرقداق که از انجام کار سوکای فراغت یافته بود بار دو برگشت و از حال خواجه پرسید. تفصیل ماجری را باو گفتند. فوراً دوسوار فرستاد و امر داد که از کشتن او تا صبح دست بدارند و چون صبح شد فهرستی از اسامی مخالفین بحضور غازانخان عرض کردند و اسم صدرجهان در جزء آن نبود و چیزی نگذشت که خواجه از طرف غازان مورد عفو قرار گرفت و مقرر گردید که در مجاورت اردو مقام نماید. غازانخان امیر هرقداق را پس از فیصل دادن مهم سوکای بحکومت فارس منصوب نمود و او در تاریخ ۷ جمادی الاخری سال ۶۹۵ بفارس وارد شد و برقع اختلالات و جمع آوری مالیاتها پرداخت. در ششم ذی الحجّه سال ۶۹۵ غازان خواجه جمال الدین دستجردانی صاحب دیوان را بقتل رساند و در اوّل محرم ۶۹۶ خواجه احمد زنجانی صدرجهان را مورد التفات قرار داده بار دیگر بمقام صاحب دیوانی برگزید و این انتخاب و قتل خواجه جمال الدین برخلاف میل امیر نوروز بود و هیفهماند که قدرت او رو بزوال است و ایخان تصمیم دارد که خود و دیوان را از چنگ او و عمالش خلاص بخشد.

قتل امیر نوروز در ۲۲ ذی القعدة ۶۹۶ - صدرجهان چون بار دیگر برمسند

وزارت نشست در صدد بر آمد که انتقام خود را از امیر نوروز که سابقاً در عزل اوسعی کرده بود بگیرد و بهمین خیال با دشمنان او همدست شد و ایشان بوسایل عدیده در سرنگون کردن دولت امیر نوروز کوشیدند.

امیر نوروز قبل از آنکه غازان اسلام آورد چون سعی داشت که این شاهزاده تحت حمایت او بایلیخانی برسد و قبول اسلام نماید یکی از تجار بغداد را که عالم الدین قیصر نام داشت و غالباً بین بغداد و شام و مصر رفت و آمد میکرد پیش سلطان مأموریت داد که از طرف خود باو تکلیف اتحاد کند و ضمناً او را بحمايت از غازان بخواند. مراجعت عالم الدین قیصر از این مأموریت مصادف شد با قتل بایدو و جلوس

غازان و چون جواب سلطان مصر موافق دلخواه امیر نوروز نبود امیر آنرا بغازان نشان
داد و جمال الدین دستجردانی را واداشت که جوابی باسم سلطان مصر جعل کرد و
همانرا بغازان ارائه داد.

دشمنان امیر نوروز چون از بی نتیجه ماندن مأموریت قیصر اطلاع یافتند
اورا بداشتن روابط مخفیانه با سلطان مصر متهم ساختند و غازان در موقعیکه نوروز
در خراسان بود کسی را که بنمایندگی امیر نوروز در اردو اقامت داشت بیغداد فرستاد
و او عالم الدین قیصر را بمجلس شراب دعوت نموده در بیهوشی او و کسانش را گرفت
و مقید کرد.

صدر جهان و برادرش قطب جهان از زبان امیر نوروز و برادر او حاجی بیک
مراسلاتی خطاب بساطان مصر ساختند باین مضمون که باوجود اسلام غازان چون امرای
او هنوز باین شرف نایل نیامده اند برای لشکر شکی بایران و قلاع و شش کفر سلطان را
فرستی مناسب فراهم است و امیر نوروز و برادران او حاجی بیک و امیری جهت قیام
بکملک لشکر بان مصری حاضرند بعلاوه در آن نامه ذکر فرستادن چند ثوب جامه در آنهارا
از طرف امیر نوروز بعنوان هدیه برای سلطان انجامدند و آن مراسلات مزور را با
هفتاد ثوب جامه در موقع بیهوش کردن عالم الدین قیصر در لیس و در جزء بارهای
او گذاشتند و چون عالم الدین و نشان او دستگیر شدند آنهارا بمرهون آوردند و هنگامه
عجیبی برپا کردند.

افشای ابن مسئله باعث تحریک غضب غازان-ان گردید و اباحان که در این تاریخ
در همدان بود بعجله از آنجا بسمت سیروان حرکت کرد و بقدری خشمناک و در تحقیق
احوال عالم الدین قیصر جاها شد که در یک روز قریب سی فرسخ راه پیمود و در ۲۱
جمادی الاولی سال ۶۹۶ بشیروان رسید و در آنجا قیصر را بحضور او آوردند و بار
وبه او را نقیض کردند و آن مراسلات ساختگی بکلی را گفتند که خط و انشای حاجی
بیک برادر امیر نوروز است. غازان در حال خشم کالی امر داد که قیصر و سه نفر همراه
اورا بزخم چماق از پای آورده و حاجی و اکثری و ساتاهش برادران امیر نوروز
را بدون محاکمه و بر سرش بستند و امر صادر شد که نشان و سران امیر نوروز و هشت
برادر اورا در هر جا باندند بیاسا رسانند و برادر خود خداینده را که بالشکری عازم خراسان